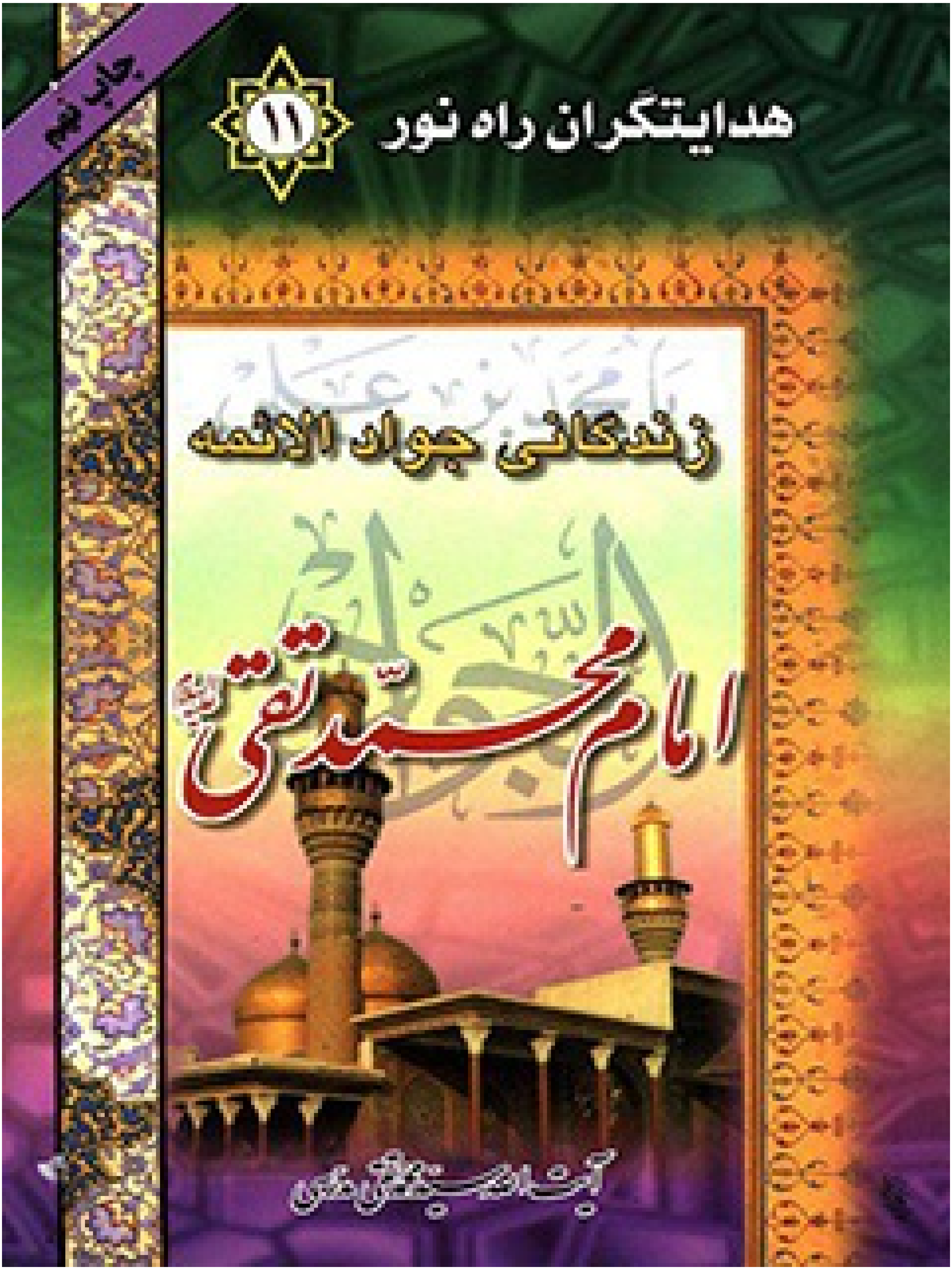

چاپ نهم
هدایتگران راه نور
۱۱
زندگانی جواد الائمه
امام محمد تقی

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگانی جواد الائمه حضرت محمد بن علی علیه السلام

نویسنده:

آیت الله سید محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

محبان حسین (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگانی جواد الائمه حضرت محمد بن علی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:مدرسی، سیدمحمدتقی، ۱۹۴۵ - م.

عنوان قراردادی:الامام الجواد قدوه و اسوه.

عنوان و نام پدیدآور:زندگانی جواد الائمه حضرت محمدبن علی علیه السلام/ محمدتقی مدرسی؛ مترجم محمدصادق شریعت.

مشخصات نشر:تهران: محبان الحسین، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری:۸۰ ص.

فروست:هدایتگران راه نور؛ [ج] ۱۱.

شابک:۳۵۰۰ ریال ۹۶۴-۵۶۴۸-۷۹-۳ : ؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ هفتم) ؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ ششم) ؛ ۸۰۰۰ ریال(چاپ هشتم)

یادداشت:کتاب حاضر قبلا با عنوان "زندگانی جواد الائمه امام محمدتقی علیه السلام" نیز منتشر شده است.

یادداشت:چاپ هفتم: بهار ۱۳۸۶.

یادداشت:چاپ ششم: پاییز ۱۳۸۴.

یادداشت:چاپ هشتم: زمستان ۱۳۸۷.

یادداشت:عنوان روی جلد: زندگانی جواد الائمه امام محمدتقی علیه السلام.

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد:زندگانی جواد الائمه امام محمدتقی علیه السلام.

موضوع:چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده:شریعت پارسا، محمدصادق، ۱۳۳۶ -، مترجم

شناسه افزوده:هدایتگران راه نور؛ [ج] ۱۱.

رده بندی کنگره:BP۳۶/م ۳۶ه۴،۱۱.ج ۱۳۸۱

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵۸۲

شماره کتابشناسی ملی:م ۸۱–۴۵۵۶۵

ص :۱

اشاره

مقدّمه ناشر

سخن گفتن پیرامون ائمه اطهار علیهم السلام سخت است.

در گـذر تاریـخ انسانهای فراوانی می یابیم که بر آسـتانه راه این انوار الهی ایسـتاده اند و می خواهند بگونه ای به آنها نزدیک شوند تا از سرچشمه معرفت آنها بهره مند گردند.

هیـچ جای شـگفتی نیست، زیرا ائمه معصومین علیهم السـلام افسانه یا اسـطوره های تاریخی نمی باشـند بلکه، آنها راه روشـنی هسـتند که رودی را در دل امت جاری ساخته انـد که با گذشت قرنها از شـهادت و رحلت این بزرگواران ، پیروان شان آنها را از یاد نبرده اند.

پس یاد این بزرگواران سخنی است که هرگز از آن خسته نمی شویم و مدرسه ای است که هرگز نمی توان آنرا ترک نمود.

از این رو مرجع عالیقدر حضـرت آیت اللّه العظمی مدرّسـی (حفظه اللّه) سال ها قبل مبادرت به نگارش یک سلسله ۱۴ جلدی تحت عنوان (قـدوه واسوه) نمودنـد که کتاب حاضـر (زندگانی جواد الائمّه امام محمّد تقی علیه السـلام) یازدهمین شـماره از سلسله فوق می باشد که بارها به زبان عربی چاپ گردیده است.

ص:۳

با توجه به سبک نگارش وسلیس بودن آن، این مجموعه توسط ناشرین مختلف از جمله انصار الحسین علیه السلام ، بقیع ، و محبان الحسین علیه السلام تحت عنوان (هدایتگران راه نور) ترجمه و چاپ گردیده است. انتشارات محبان الحسین علیه السلام به خود می بالد که اولین چاپ این مجموعه را در سال ۱۳۷۹ و چاپ نهم یازدهمین شماره از سلسله فوق را در بهار سال ۱۳۹۱ به باراز کتاب عرضه می دارد.

از خداوند متعال می خواهیم که ما را در راه نشر معارف اسلامی موفقمان بدارد.

واحد فرهنگی انتشارات محبّان الحسین علیه السلام

ص:۴

پیشگفتار

الحمد للّه، و صلی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین .

پروردگارم را سپاس که به بندگانش توفیق طاعت ارزانی فرمود و خیر و نیکی را در عبادت خویش برای آنان منظور داشت. و درود بر محور سر سلسله پیامبران و رسولان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر خاندان پاکش.

فرصتی دست داد تا این کمترین ، در دریای شجاعت و کمال زندگی امام جواد علیه السلام ، نهمین پیشوای معصوم شیعه ، که در آن شجاعت با استقامت و پایداری ، و طهارت و پاکی با شکوه و شرف به هم آمیخته است به شناوری بپردازم.

امام محمّدالجواد که اینک به بررسی کوتاهی از زندگی مبارکش مفتخر می شوم ، از تمام ائمه علیهم السلام کم سن و سال تر بود. آن حضرت در سال **۱۹۵** هجری به دنیا آمد ، در سال **۲۲۰** هجری چشم از جهان فروبست و با این حساب فقط **۲۵** سال در این جهان زیست.

از این جهت می باشد که زندگی این امام از اهمیت خاصی برخوردار است

ص:۵

و همین امر مـا را به پژوهش و تحقیق بیشتری در زنـدگی ایشـان وامی دارد چرا که برخی از افراد ساده لوح پیشوایی جوانی را کد در سن هفت سالگی به منصب امامت رسیده بود ، بعید و شگفت آور می پنداشتند.

از سوی دیگر روزگار امام جواد علیه السـلام یکی از دورانهای پر حادثه و جریان خیز به شـمار می رفت و همین نکته نیز ما را به تحلیل و بررسی دقیقتری از این دوران فرا می خواند.

در این کتاب ما به هنگام بررسـی زندگی امام جواد به برخی از این رویدادهای تاریخی که مصادف با عصـر آن امام یعنی بین سالهای ۱۹۵ تا ۲۲۰ هجری ، بوده است نیز اشاره ای خواهیم داشت.

و من اللّه التّوفیق

محمّدتقی مدرّسی

زندگینامه

نام : محمّد

پدر و مادر : حضرت رضا و سبیکه

شهرت : جواد ، تقی

کنیه : ابو جعفر

زمان و محلّ تولّد : ۱۰ رجب یا ۱۰ رمضان سال ۱۹۵ در مدینه .

زمان و محلّ شهادت : آخر ذیقعدۀ سال ۲۲۰ ه . ق در سنّ ۲۵ سالگی بر اثر زهری که به دستور معتصم عبّاسی ، توسّط امّ الفضل ، همسر آن حضرت (دختر مأمون) به او خورانده شد ، در بغداد ،به شهادت رسید .

مرقد شریف : شهر کاظمین ، نزدیک بغداد .

دوران زندگی : دوران امامت (۱۷ سال) مصادف با حکومت دو طاغوت ، مأمون و معتصم (هفتمین و هشتمین خلیفۀ عبّاسی) بود ، آن حضرت در سنّ ۷ سالگی به ، امامت رسید و در سنّ ۲۵ سالگی شهید شد ، بنابراین ، او در نوجوانی به امامت نایل شد ، وجوانترین امام است ، که شهید گردید .

بنیاد پاک و میلاد فرخنده

اشاره

- پدر آن بزرگوار ، امام علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود .

علی بن موسی ، انسان برجسته ای بود که آوازهٔ فضل و دانش او در همه آفاق جهان اسلام طنین انداز بود تا آنجا که حتّی مخالفان آن حضرت ، چونان شیعیان و هواخواهان ، به یکسان ، زبان به ستایش او می گشودند .

او « رضا » بود . چرا که هم خالق به « امامت » و « حجیت » او رضایت داشت و هم مردم او را به عنوان سالار و پیشوای خود پذیرفته بودند .

- مادر آن امام ، سبیکهٔ نوبیه نام داشت که به همراه گروهی ، از افریقا به مدینه آمده و در آنجا با سلالهٔ پیامبر ، وصلت کرده بود که ثمرهٔ این پیوند امام جواد علیه السلام بود .

در برخی از روایات آمده است که این زن از قوم ماریهٔ قبطی ، همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، بوده است امّا این نکته بعید به نظر می رسد .

- بنابه عقیدهٔ ما ، امامی که خداوند او را برمی گزیند تا نمونه ای شایسته برای خیر و صلاح گردد باید از همه نظر کامل باشد . زیرا وجود

ص:۹

هر گونه نقص یا عیبی در فکر یا جسم او مبیّن آن است که این فرد ، امام نیست .

امام رضا علیه السلام ۵۵ سال داشت امّا هنوز صاحب فرزند نشده بود . از همین رو شایعاتی از سوی سران و مبلّغان فرقه واقفیه که معتقد به غیبت امام موسی کاظم بودند و می گفتند که او پس از خود به امامت هیچ امامی وصیّت نکرده است ، نشر می یافت مبنی بر اینکه امام رضا عقیم است و او را فرزندی نیست و این عیبی آشکار در رهبری دینی به شمار می آید . بنابر چنین اندیشه ای امام رضا علیه السلام واقعاً امام نبود . حتّی یکی از این افراد نامه ای به امام نگاشت و در آن گفت :

تو چگونه امام هستی در حالی که فرزندی نداری ؟!

امام رضا در پاسخ به این شخص فرمود : تو از کجا می دانی که من فرزندی ندارم ؟ به خدا قسم روزها و شبها سپری نمی شود تا آنکه خداوند مرا فرزند ذکوری عنایت فرماید که حق و باطل را از هم جدا می سازد . (۱)

همچنین یکی از یاران وی به آن حضرت عرض کرد : امام پس از تو کیست ؟ آن حضرت فرمود : فرزندم . سپس گفت : آیا کسی که فرزند ندارد جرأت آن را دارد که بگوید فرزندم ؟

راوی این حدیث گوید : چند روزی سپری نشده بود که امام جواد ، به دنیا آمد . (۲)

همچنین ابن قیام واسطی ، که جزو فرقهٔ واقفیه بود و امامت حضرت

۱- ((۱)) - بحارالانوار ، ج ۵۰ ، ص۲۲ .

۲- ((۲)) - بحارالانوار ، ج ۵۰ ، ص۲۲ .

رضا را قبول نداشت ، نزد آن حضرت آمد و به قصد عیبجویی از آن حضرت گفت : آیا می شود که دو امام (در یک مقطع زمانی) با هم باشند ؟ آن حضرت فرمود : نه مگر آنکه یکی از آن دو صامت (خاموش) باشد .

ابن قیام گفت : پس چطور برای تو صامتی نیست ؟

امام فرمود : چرا ، به خدا قسم خداوند برای من (فرزندی) قرار میدهد که حقّ و اهل آن را بدو استوار می بخشد ، و باطل و باطل خواهان را نیست و نابود می کند . در آن هنگام حضرت رضا فرزندی نداشت امّا یک سال بعد از این ماجرا امام جواد به دنیا آمد . (۱)

سال ۱۹۵ هجری و ماه رجب بود . (۲) شیعیان وفادار ، مشتاقانه در انتظار ولادت فرزند امام رضا علیه السلام بودند . احادیث نیز آنان را از مقدم مبارک این کودک خبر داده بود . آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کردند که فرمود : « پدرم به قربان بهترین کنیزان اهل نوبه »

این حدیث به مادر امام جواد اشاره داشت .

شیعیان می خواستند برهان فرقهٔ واقفیه را که شایعات و تبلیغات بسیاری بر ضدّ امام رضا به راه انداخته بودند ، درهم بکوبند .

آن شب مصادف با شب نوزدهم ماه مبارک رمضان بود که از افق حقّ ماهی که از خورشید تابانتر و پرشکوهتر و والاتر بود ، درخشیدن گرفت .

آری او امام جواد علیه السلام بود .

۱- ((۱)) - بحارالانوار ، ج ۵۰ ، ص۲۲ .

۲- ((۲)) - در اصول کافی تاریخ ولادت امام جواد علیه السلام دهم ماه رمضان ۱۹۵ ه آمده است .

راویان حدیث از زبان پدر بزرگوار این نوزاد نقل کرده اند که فرمود :

این مولودی است که در اسلام پر برکت تر از او زاده نشده است .

بلی ، امام جواد در زمانی پا به عرصهٔ هستی نهاد که شیعیان با یکدیگر به اختلاف برخاسته بودند و تبلیغات برخی از مخالفان به دلهای بعضی از مردم ساده لوح نفوذ کرده بود . در این برهه تولّد فرزند موعود امام رضا علیه السلام نشانهٔ صدق آن حضرت و بطلان عقیدهٔ واقفیه شد .

چون امام جواد به دنیا آمد تبلیغات و شایعات واقفیه به سرعت رنگ باختند و آنها چونان نمک در میان موجی خروشان ذوب شدند . تولّد امام جواد سببی شد برای پیروزی حق و اتحاد شیعه و پیروی از حق ، پس از اختلافات و تفرقه هایی که پیش آمده بود .

بعلاوه امام رضا همواره می فرمود : فرزندم جانشین من بر شماست .

حال آنکه مردم می دیدند که آن حضرت فرزندی ندارد چون او به دورهٔ کهولت رسید و دل برخی از هواداران و دوستان ساده اندیش او دچار شکّ و تردید شد ، امام جواد به دنیا آمد . بنابر این ولادت او فرخنده و خجسته بود و شیعیان چون احادیث خود را راست و حق دیدند ، بانگ شادمانی سردادند و خدای را سپاس و ستایش گفتند .

دوران کودکی

این کودک بزرگوار ، چونان گلی که در دست نسیم پرورش می یابد و می شکفد ، تحت رسیدگی و تربیت پدر بزرگوارش قرار گرفت .

پـدرش معارف و آداب الهی را بـدو آموخت. بـدین سان پایه های حسب با شـرف گوهر جمع آمدنـد وموهبتها چونان سپیـدهٔ تابان صبح ، در وی درخشیدن گرفتند .

مشیّت خداوند بر این تعلّق گرفته بود که این کودک در سنین طفولیّت به مقام سیادت و امامت برسد .

سبق الدهر کلّه فی صباه ومشی الدهر خادماً من ورائه (۱)

پنج سال از عمر او سپری شده بود که فرستادگان مأمون عبّاسی به مدینه آمدند و پدر بزرگوارش امام رضا را ، تشویق کردند که به پایتخت جدید کشور اسلامی یعنی خراسان ، هجرت کند و ولی عهد مأمون شود .

این دعوت پس از حادثهٔ کشته شدن امین به دست برادرش مأمون صورت گرفت حال آنکه شرایط حاکم بر آن برهه ، چندان مساعد نبود که امام مدینه را ترک گوید و به سمت پایتخت جدید مسلمانان خراسان روانه شود . زیرا جنگی که میان دو برادر عبّاسـی ، امین و مأمون برپا شد نیروی مسـلمانان را فرسوده کرد . حتّی انقلاب خراسان بر دوش شیعیان آنجا قرار داشت که در آغاز و در انقلاب نخست عبّاسـیها بر ضـدّ نظام اموی به کار گرفته شدند . امّا در مرحلهٔ بعد و با انحراف رهبران ، انقلاب آنها نیز به سرقت رفت و تمام تلاشها و کوششهایشان بی نتیجه ماند .

۱- ((۱)) - در زمان طفولیّت خویش از تمام روزگار پیشی گرفت و روزگار در حالی که خدمتکار او بود از پی اش روان شد .

این دوّمین انقلابی بود که در واقع به عنوان عکس العملی نیرومند در برابر انحراف حکومت از خط اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران واقعی او ، به شمار می آمد .

مأمون از کسانی بود که ظاهراً خود را شیعه جلوه می داد و در آغاز کار خویش نیز صراحتاً دم از اصول و ارزشهای شیعی می زد . از این رو حضرت رضا برای سفر به خراسان چندان تمایل نشان نمی داد . زیرا نمی خواست اندیشهٔ شیعی بودن مأمون را در دلهای هواداران تحکیم ببخشد و آنگاه مأمون هر کار که خواست (در پناه این اندیشه) به انجام رساند .

امام رضا علیه السلام آمادهٔ سفر شد امّا به یقین ، بدانچه که پس از سفر برایش روی می داد آگاه بود . تمام جوانب این سفر آشکار و نمایان بود . امّا تن دادن به این سفر نقشه ای بود که امام می بایست مطابق با شرایط و نیز بر طبق تعالیم ظاهری دین اسلام ، به آن عمل کند . آن حضرت می بایست هشدار دهد تا عذر و بهانه ای نباشد . و تا آنجا که در توان داشت برای دادن آگاهی راستین به مسلمانان می کوشید . هر چند که این امر در آینده به زندگی شریفش خاتمه می داد .

امام رضا با آمدن فرستادگان مأمون و شنیدن پیغام آنها ، با خانوادهٔ خویش خداحافظی کرد و فرزند خود جواد را که تنها پنج سال داشت ، به جانشینی خویش بر آنان گمارد . زیرا از مراتب صلاحیّت و شایستگیِ خدا دادیِ پسرش به نیکی آگاه بود .

ص:۱۴

امام رضا در راه رسیدن به خراسان ، جایی که توده های مؤمن به پیشوازش می آمدند و او را ولی عهد خود می کردند و خلافت پس از مأمون بدو انتقال می یافت ، کوه و دشت را در نور دید .

نامه هایی که این پدر و پسر در امور خاص یا عام برای یکدیگر می نگاشتند ، آنها را به هم ارتباط می داد .

در مورد امام علیه السلام باید گفت که وی به پسر خویش بسیار مباهات می کرد . هرگاه نامه ای از امام جواد به آن حضرت می رسید و وی می خواست دوستداران و شیعیانش را از این امر مطّلع سازد ، می فرمود :

ابو جعفر نامه ای برایم نگاشته است و یا می فرمود : من نامه ای به ابوجعفر نوشتم . آن حضرت هیچگاه نمی فرمود : پسرم و یا حتّی نام او را بر زبان نمی آورد . بلکه به خاطر بزرگداشت و احترام وی همواره کنیهٔ آن حضرت را یاد می کرد .

در مورد فرزند امام رضا ، امام جواد در مدینه ، نیز باید گفت که شیعیان همچنان که نزد پدرش رفت و آمد می کردند ، نزد آن حضرت نیز شرفیاب می شدند . زیرا آنها می دانستند که امام جواد پیشوای آیندهٔ آنها ، و بنابه تعبیر خودشان « امام ساکت » ایشان است .

روزی در حالی که شیعیان در محضر امام جواد حضور داشتند ناگهان حال آن حضرت دگرگون شد ، و گریستن را آغاز کرد . چون خادم آمد امام علیه السلام به او فرمود مجلس سوگواری بر پای دارد .

- سوگ چه کسی ؟ فدایت شوم !

ص:۱۵

– سوگ ابو الحسن الرضا علیه السلام . او همین ساعت در خراسان شهید شد !

– پدر و مادرم به فدایت ! خراسان هزاران مایل از مدینه فاصله دارد و بین این دو کوهها و دشتهای بسیاری است !

– آری ! امّا اکنون دل شکسته ای از جانب خدای عز و جل بر من رسید که پیش از این نظیر نداشته از اینجا دانستم که پدرم جان سپرده است . (۱)

امام جواد را با کنیهٔ ابو جعفر می خواندند تا یاد آور کنیهٔ جدّش امام باقر علیه السلام ، باشد و گرنه آن حضرت فرزندی به نام جعفر نداشت . همچنین آن حضرت القاب گوناگونی داشت که برخی از آنها عبارتند از : جواد ، تقی ، مرتضی ، منتجب و قانع . امّا از این میان تنها یک لقب بیش از القاب دیگر از شهرت بیشتری برخوردار بوده و آن لقب « ابن الرضا » است .

از آنجا که آوازه فضل و بزرگواری امام رضا در تمام آفاق پیچیده بود .

مردم فرزندان او را نیز به اسم مبارک حضرتش می شناختند . به همین دلیل مردم امامان نهم و دهم و یازدهم را به « ابن الرضا » می شناختند .

ص:۱۶

۱– (۱)) – بحار الانوار ، ج ۵۰ ، ص۶۳ .

زندگی و رهبری جواد الأئمّه

کودکی بر کُرسی امامت

امامت در باور شیعه وکسانی که به آن عقیده دارند ، با منطق دیگران متفاوت است . این واژه در نزد شیعیان به معنی جانشینی مطلقِ امام از شخص پیامبر و علوم و معارف و تواناییها و شایستگیها و مسئولیّتهای اوست . به تعبیر دیگر امام تصویر کاملی از نبوّت است با یک تفاوت وآن اینکه به امام وحی نمی شود . امّا به پیامبر وحی می شود . بنابر این پیامبری نمی توان یافت که بدو وحی نشده باشد در حالی که وحی از برای امام منتفی است .

نبوّت در منطق اسلام ، در نوع خود شایستگی بی نظیر و متمایز از دیگر صلاحیّتها و شایستگیهای بشری است . این شایستگی ، موهبتی است الهی که به وسیلهٔ خدا به هر فردی که خود برمی گزیند و وی را واسطهٔ میان خود و مردم قرار می دهد تا وحی را از او دریافت کند و در میان قومش منتشر سازد ، عطا می شود .

این نظریه و بینش را که در مورد پیامبران درست و صحیح میباشد ،

ص:۱۷

می توان با همین معیار و با همین استدلال آن را در مورد امام نیز صادق دانست . بنابر این چنانچه این سخن درست باشد که طفل و نوزادی که در گاهواره است و هنوز شیر می خورد می تواند به پیامبری مبعوث شود ، باید عین همین سخن را در بارهٔ امام هم درست دانست .

سن اگر چه در اغلب امور در نزد مردم به عنوان مقیاس در نظر گرفته می شود امّا در نزد خداوند ، ملاک معتبری به شمار نمی آید. همیشه کسانی که سنّ و سال بیشتری دارند ، در پیشگاه خدا بزرگ تر و بلند مرتبه تر از دیگران نیستند . چه بسا پیر فرتوتی که در نزد پروردگار مطرود است و چه بسا جوان یا کودکی در پیشگاه خداوند محبوب و عزیز است .

در واقع این عمل صالح و نیّت پاک و موهبتهای الهی و امثال اینهاست که به فرد ارج و ارزش می بخشد و این عوامل در اسلام و منطق قرآن نخستین مقیاس به شمار می آیند .

بعلاوه اعتقاد به نبوّت و امامت ممکن نیست . مگر پس از ایمان کامل به قدرت خدای متعال بر اینکه می تواند یک فرد را مجمع فضایل و مرجع معارف گرداند و او را پیشوا و نمونهٔ مردم قرار دهد . بنابر این ، اعتقاد به نبوّت انسان را وا می دارد که به معجزه (امری که از محدودهٔ توان انسانی بیرون است) ایمان آورد . پس پیامبران در سنجش با سایر افراد بشر از امتیازات ویژه ای برخوردارند و همین امتیازات موجب میشود که به راهنمایی مردم همّت گمارند و خود را بیم دهنده ای از جانب خدا معرفی کنند.

از آنجا که معجزه به معنی پدیده ای خارج از مرزهای زندگی عادی مردمان است ، پس دیگر فرقی میان بزرگی و کوچکی و یا تهیدستی و توانگری فردی که معجزه در او تجلّی یافته است ، وجود ندارد .

چه بسیار از امّتها و مردمان گذشته بودند که گمان می کردند پیامبر می بایست مال و ثروت بسیاری داشته باشد و مهتر قوم خود و فرمانروایی پر شکوه باشد . امّا پیامبرانی که به سوی ایشان مبعوث شدند ، این نکته را به آنها تفهیم کردند که اگر خداوند بخواهد رحمتش را بر کسی فرود آورد و او را به پیامبری مبعوث کند ، وجود چنین شرایطی در او لازم نیست .

آیا در این باره اشکال و ایرادی است ؟ خداوند تعالی در قرآن کریم می فرماید :

(أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَعِيشَتَهُمْ) (۱) .

« آیاانان رحمت پروردگار تو را تقسیم می کنند؟ ما روزی ایشان را میانشان تقسیم کردیم . »

و چه بسیار مردمان بودند که چون می دیدند خداوند کودکی را به پیامبری به سوی آنان برانگیخته است ، در شگفت می شدند . امّا خداوند به آنها نشان داد که این کار عمدی بوده و برای آن است که مردم معنی نبوّت را دریابند و بدانند که نبوّت موهبتی عادی و معمولی نیست که تنها در یک فرد و در اثر شرایط محیطی و تربیتی به ظهور برسد . بلکه نبوّت امری ما فوق عادات مردم و بر خلاف سنن جاری طبیعت و هستی است

۱- ((۱)) - سورهٔ زخرف ، آیهٔ ۳۲ .

و نـدای جدیـدی است که نـدای مخلوقـات دیگر بـا آن مشابهت نـدارد . این نـدا عبارت از این است که خداونـد بر هر کاری تواناست و بازگشت همه چیزها به سوی اوست .

علی بن اسباط در حدیثی که در بارهٔ امامت نقل کرده است ، می گوید :

امام جواد را دیـدم که به سوی من بیرون آمـد . من به ایشان و سـر و پای ایشان خیره شـدم تا قامتش را برای یارانمان در مصـر توصـیف کنم . سپس او به سـجده در افتـاد و فرمود : خداونـد در امـامت همـانگونه احتجاج کرده که در نبوّت . خداونـد می فرماید :

(وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً) (۱) .

« در کودکی حکم (و رسالت) را بدو دادیم . »

و نیز فرموده است :

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ) (۲) .

« چون به رشد خود برسید . . . »

و در (جای دیگر) فرموده است :

(وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) (۳) .

« و به چهل سالگی رسید . »

۱- ((۱)) - سورهٔ مریم ، آیهٔ ۱۲ .

۲- ((۲)) - سورهٔ یوسف ، آیهٔ ۲۲ .

۳- ((۳)) - توضیح اینکه آیه ای به این صورت در قرآن نیست بلکه مشابه آن در سورهٔ احقاف آیهٔ ۱۵ آمده که به مسأله نبوّت ربطی نـدارد و شایـد در اینجا امام به چهل سال رسیـدن را به عنوان تفسـیر به آیه ای که از سوره یوسف ذکر شده ملحق کرده است .

بنابر این ممکن است در کودکی کسی را حکمت دهند چنان که ممکن است در ۴۰ سالگی به فرد دیگر حکمت دهند . (۱)

آری ، اگر نبوّت معجزهٔ خداوند یا نشانهٔ آفرینش و خلقت او باشد در کوچک وبزرگ یکسان است .

یکی از راویان گوید : نزد امام رضا در خراسان ایستاده بودم . یکی پرسید : سرورم . . . اگر حادثه ای روی داد به چه کسی رجوع کنیم ؟ (مقصود پُرسنده این بود که اگر شما از دنیا رفتید جانشین شما کیست ؟)

امام رضا فرمود : به ابو جعفر رجوع کنید .

گویا شخصی که سؤال کرده بود سنّ ابو جعفر را کوچک شمرد ، از این رو امام رضا به او فرمود : خداوند سبحان حضرت عیسی را که صاحب آیینی تازه بود ، در کمتر از این سن به نبوّت مبعوث کرد . (۲)

بلی ، برای آنچه که خدا می خواهد و می کند هیچ مانعی وجود ندارد .

چرا که عیسی را در همان نوزادی به پیامبری برانگیخت و امام جواد را نیز در همان طفولیّت به امامت منصوب کرد .

امام صادق علیه السلام فرزندی به نام علی داشت که در نزد شیعیان امامیّه بسیار شخص بزرگوار و محترمی محسوب می شد . مردم نزد او می آمدند و از علومی که وی مستقیماً از پدر و برادرش موسی بن جعفر علیه السلام فراگرفته بود ، بهره مند می شدند . یکی از محدثان روایت می کند :

۱- ((۱)) - بحار الانوار ، ج ۵۰ ، ص۲۴ - ۲۵ .
۲- ((۲)) - همان مأخذ ، ص۲۴ - ۳۷ .

دو سال بـود که در نزد علی بن جعفر اقـامت کرده بـودم و آنچه را که وی از برادرش یعنی موسـی بن جعفر شـنیده بـود ، می نوشتم . روزی در مدینه نزد وی نشسته بودم که امام جواد وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شد .

با ورود او ناگهان علی بن جعفر بـدون ردا و بـدون کفش از جای برخاست . دست ابو جعفر را بوسـید و او را احترام کرد . ابو جعفر به او فرمود : ای عمو بنشین خدایت رحمتت کند !

علی بن جعفر گفت : سرورم چگونه بنشینم در حالی که شما ایستاده اید .

چـون علی بن جعفر به جایگـاه خـویش بـازگشت ، اصـحابش به نکوهش او زبـان گشوده و به وی گفتنـد : تو عموی پـدر ابو جعفر هستی ! این چه کاری بود که کردی ؟!

علی بن جعفر گفت : خاموش باشید ! - آنگاه محاسنش را در دست گرفت و ادامه داد : چنانچه خداوند عزّ و جل بخواهد این پیر را صـلاحیّت نمی دهد و آن جوان را شایسـتگی می بخشد و او را در مقامی که اکنون منصوب داشته ، قرار می دهد . حال آیا من فضل و برتری او را منکر شوم؟! به خدا پناه می بریم از آنچه که شما می گویید . بلکه من غلام اویم. (۱)

امام پس از شهادت پدر

امام رضا علیه السلام در خراسان با زهر به شهادت رسید . پس از شهادت امام

ص:۲۲

۱- ((۱)) - کافی ، ج۱ ، ص۳۲۲ .

رضا امّت اسلامی به اختلاف و تفرقه دچار گشته و مردم مسلمان ، نشانه هایی را که در زمان حیات امام هشتم آنها را از دیگران متمایز کرده بود ، از دست دادند . خلافت دو باره به بغداد بازگشت و مأمون عبّاسی هر کسی را که خود می خواست ، به دربار خویش نزدیک کرد و با کسانی که روزی او را در برابر برادرش امین یاری کرده و حکومت را از چنگ او بیرون آورده بودند راه جفا و جنایت پیش گرفت و نشان خود را که برای انقلاب خویش برگزیده بود ، تغییر داد و دوباره جامهٔ سیاه در بر کرد .

بدین ترتیب حکومت برای بار دیگر ، حکومت عبّاسیّان شد !

روزی امام در خیابانهای شلوغ پایتخت ، بغداد ، راه می رفت و مردم در برابر آن حضرت صف کشیده بودند و گردن می کشیدند تا توفیق دیدن امام را به دست آورند . . . یکی از کسانی که در آن روز جزو همین تماشاگران بوده است ، مردی است زیدی مذهب که چنین روایت می کند :

به طرف بغداد بیرون شدم همین که به آنجا رسیدم ، مردم را دیدم که بر یکدیگر سبقت می گیرند و از کسی تشرف می جویند و می ایستند .

پرسیدم : این شخص کیست ؟ گفتند : فرزند امام رضا است . گفتم : به خدا باید به او بنگرم . آن حضرت سوار بر استر نر یا ماده ای بود . گفتم : خدا اصحاب امامت را لعنت کند که می گویند خداوند طاعت این (بچه) را واجب کرده است !

در این هنگام امام جواد راه خود را به طرف من کج کرد و گفت : ای قاسم بن عبد الرحمن :

(فَقَالُوا أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِی ضَلاَلٍ وَسُعُرٍ) (۱) .

« آیا بشری را از میان خویش پیروی کنیم ، در این صورت ما در گمراهی و آتشهایی هستیم . »

با خود گفتم : به خدا او ساحر است .

دو باره او به من روی کرد و گفت :

(أَءُلْقِیَ الذِّکْرُ عَلَیْهِ مِن بَیْنِنَا بَلْ هُوَ کَذَّابٌ أَشِرٌ) (۲) .

« آیا از میان ما ،کتاب بر او نازل شد بلکه او دروغ پرداز و برتری جوست . »

راوی این ماجرا گوید : من از اعتقاد باطل خود بازگشتم و به امامت ایمان آوردم و شهادت دادم که او حجّت خداوند بر مردم است و به او اعتقاد پیدا کردم . . .

شگفتی و تعجّبی که قلب این مرد را به خاطر کم سنّ و سالی امام جواد فرا گرفته بود به روشنی در این دو آیه پاسخ گفته شده بود .

امام جواد در مدینه سکونت داشت . او جوان و کم سال بود و با این وجود نزد خدا و خلق از ارج و احترامی خاص برخوردار بود .

شیعه نیز در آن روزگار که دارای جمعیّت و کثرت قابل اعتنایی بود ، زمام امور خویش را در دست امام جواد قرار داد و او با تدبیر خویش امور شیعه را به بهترین شکل اداره می کرد تا آنجا که گروهی از یاران پدر و جدّش گرد او را گرفتند .

۱- ((۱)) - سورهٔ قمر ، آیهٔ ۲۴ .

۲- ((۲)) - سورهٔ قمر ، آیهٔ ۲۵ .

در مدینه

امـام جواد علیه السـلام پس از آغـاز دوران امامت خود حـدود ۸ سـال در مـدینه اقـامت کرد . در طول این مـدّت مورد احترام خاصّ و عام و پناهگاه غریبه ها ونزدیکان بود . مردم مسائل مشـکل و دشوار خود را از آن حضرت می پرسیدند و او در کوتاه ترین زمان ، مسائل ومشکلات کلات را حل می کرد .

یکی از راویان نقل می کنـد : زمانی که امام رضا از دنیا رفت ، به حج رفتیم و بر امام جواد وارد شدیم . شـیعیان از هر شـهر و دیـاری آمـده بودنـد تا امام را ببیننـد . در این هنگام ، عبـداللّه بن موسـی که پیر مردی دانا و فاضل بود ، در حالی که جامه ای خشن در برداشت و نشان سجده روی پیشانی اش نقش بسته بود داخل شد و نشست .

ابو جعفر علیه السـلام از اتـاق بیرون رفت . آن حضـرت جامه و ردایی از کتان در بر و نعلینی سپیـد بافته شـده از برگ درخت خرما در پا داشت . عبداللّه ، عموی امام از جای برخاست و به پیشواز آن حضـرت رفت ، پیشانی اش را بوسـید . شـیعیان نیز از جای خود برخاسـتند . امام جواد بر کرسـی نشست و مردم که از خردسالی آن حضرت به شگفت افتاده بودند ، به یکدیگر می نگریستند .

مردی از حاضران جلو آمد و از عموی آن حضرت پرسید : خداوند حال تو را اصلاح کند ! چه می گویی در بارهٔ مردی که با چهارپایی مباشرت

ص:۲۵

کرده است ؟

عبداللّه پاسخ داد : دست او را قطع و بروی حد جاری می کنند .

امام از شنیدن این پاسخ در خشم شد و فرمود : عمو ! از خدا بترس ، از خدا بترس ! کار بس دشواری است که در روز قیامت به خاطر فتوا در بارهٔ اموری که از آنها نا آگاه بوده ای در پیشگاه خدای عزّ و جل بایستی .

عمویش گفت : سرورم ! مگر پدرت چنین نفرموده بود ؟ امام پاسخ داد : از پدرم در بارهٔ مردی که قبر زنی را نبش و با او زنا کرده بود سؤال شد و او پاسخ فرمود : به خاطر آنکه قبر را نبش کرده دستش را قطع می کنند و بر او حد زنا جاری می کنند . زیرا احترام مرده همچون احترام زنده است . عبداللّه گفت : درست گفتی سرورم ! من از خدا طلب آمرزش می کنم . مردم متعجّب شدند و از امام جواد پرسیدند : ای سرور ! آیا اجازه می دهی پرسشهای خود را از شما بپرسیم ؟

امام علیه السلام فرمود : آری .

در یک مجلس از آن حضرت سی هزار مسأله پرسیدند واو همه را پاسخ گفت . این در حالی بود که امام جواد در آن هنگام تنها ۹ سال داشت . (۱)

ص:۲۶

۱- (۱)) - احتمال دیگر آن است که آن حضرت در آن هنگام ۸ ساله بوده است ، چنان که در برخی از احادیث بدین نکته اشاره شده و از این حدیث نیز معلوم می شود که شیعیان ، پس از وفات امام رضا علیه السلام در ایام حج در مدینه گرد آمده بودند .امام جواد علیه السلام به هنگام وفات پدرش هفت سال داشت و چون هفت ماه از این تاریخ سپری می شود ، ماه رمضان فرا می رسد و امام جواد وارد هشتمین سال زندگی خود می شود و این مجلس پرسش و پاسخ در این سن و سال برگزار شده است . از ل لا طرفی ممکن است پرسشهایی که از امام می کردند درروزهای متعدّد ،با وجود وحدت مجلس ، بوده باشد در این صورت مجلس آن حضرت به کنفرانسهایی شبیه است که چند روز پی درپی ادامه می یابد وتنها به هنگام غذا خوردن واستراحت کردن ، تعطیل می شود . (مؤلف)

این داستان بیانگر اهمّیّت جایگاه امام جواد در چشم شیعیان واز طرفی نشانگر علم سرشار و دانش گستردهٔ آن حضرت است که خداوند در آن علم و معرفت خویش را دمیده و بر مراتب تقوا و خشیّت او افزوده بود .

به سوی بغداد

چون مأمون عبّاسی به بغداد رخت برکشید ، همواره میان او و آل عبّاس به خاطر اعطای مقام ولایت عهدی از سوی او به امام رضا ستیز و نزاع برقرار بود . آنان به وی یادآوری می کردند که بنی فاطمه مخالفانی هستند که باید بیشتر از هر مخالف دیگری از آنها بیمناک بود . زیرا آنان در شرق و غرب کشور دارای یاران و هوادارانی هستند .

مأمون نیز در توجیه کار خود و دادن منصب ولایت عهدی به امام رضا فضایل او را که زبان وی و دیگران از بر شمردن آنها عاجز بود ، بیان می کرد و می گفت : این خاندان علم و دانش را از پدران خویش به میراث برده اند چنان که مکارم و اخلاقِ والا را از آنها به ارث گرفته اند !

شیعیان در آن هنگام بواسطهٔ وجود امام رضا از شوکت و قدرت بسیاری بر خوردار شدند و مبلغان فداکاری در هر گوشه ای از کشور اسلامی داشتند و مردم نیز به خاطر فضایل و کمالاتی که در صحنه سیاسی

از حضرت رضا دیده بودند ، به شیعیان تمایل نشان می دادند .

از طرفی دعوت آنان به امامت فرزندان فاطمه بیش از هر زمان دیگر انتشار یافته بود ، زیرا بسیاری از شیعیان پستها و موقعیّتهای حساسی در حکومت به دست آورده بودند و به خاطر اختلافاتی که میان عبّاسیّان روی داده بود به تحرّکات مثبت و مستّمری دست می زدند .

دستگاه حکومت پی برده بود که گروههای بسیاری از عبّاسیّان با حکومت راه نیرنگ و فریب را پیش گرفته اند و قدرت را برای خود می خواهند . از این رو مجبور شده بود گروهی مخالف با آنان را از شیعیان روی کار آورد .

از طرف دیگر موجی از نا خشنودی عمومی به خاطر کشته شدن امام رضا علیه السلام به دست مأمون ، جهان اسلام را فرا گرفته بود . مأمون برای سرپوش نهادن بر خیانت خود در حقّ امام رضا و برای رویارویی با خواصّ عبّاسیّان و نیز به خاطر دلجویی از عموم مردم ، فرستاده ای را به مدینه روانه کرد و طی یک دعوت رسمی امام جواد را به سوی خود طلبید .

این واقعه در سال ۲۱۱ هجری و در زمانی که تنها ۱۶ سال از عمر امام جواد سپری می شد ، اتفاق افتاد .

چنان که از تاریخ به دست می آید ، ورود امام به بغداد آکنده از نوازشها و احترامات شاهانه ای بود که مأمون آن را برای ورود مقدّم میهمان مبارک خویش تدارک دیده بود .

مردم آمدن امام جواد را که مدّتها به دیدار و زیارتش مشتاق بودند ،

به یکدیگر نوید می دادند .

مأمون استقبال پرشکوهی از آن حضرت به عمل آورد و تصمیم گرفت دخترش ام الفضل را به همسری او دهد چنان که پیش از این دختر دیگرش ام حبیب را به همسری امام رضا در آورده بود .

عبّاسیان به خاطر این عمل ، مأمون را شدیداً مورد اعتراض قرار دادند .

زیرا می ترسیدند خلافت به دست فرزندان فاطمه افتد . از این رو خویشان نزد مأمون رفته اظهار داشتند : تو را به خدا سوگند می دهیم که از دادن دخترت به امام جواد علیه السلام خودداری کنی زیرا ، بیم آن داریم که سلطنتی که خداوند عزّ و جل ما را مالك آن گردانیده ، از دست برود و جامه ای را که خداوند بر ما پوشانیده از تن ما بیرون آید و تو خود بر آنچه که در گذشته تا کنون میان ما و این قوم روی داده ، آگاهی . ما از کاری که تو با امام رضا انجام دادی (اشاره به ولایت عهدی آن حضرت) همواره بیمناك بودیم امّا خداوند ما را در آن مهم یاری فرمود . پس تو را به خدا ما را به اندوه و اندیشه ای که از ما دور شد ، مجدداً وارد مگردان .

مأمون در پاسخ به آنها گفت : آنچه میان ما و خاندان ابو طالب گذشت ، مسبّب آن شما بودید . اگر شما در بارۀ آنها رعایت انصاف را می کردید آنان از شما سزاوارتر بودند . و آنچه (خلیفه) پیش از من در حقّ آنها مرتکب شد ، در حقیقت قطع رحم بود و من از این بابت به خدا پناه می برم . به خدا قسم من از اینکه رضا را جانشین خود گردانیدم احساس پشیمانی ندارم . . . من از او خواستم که خود زمام خلافت را به

دست گیرد و مرا از آن معاف دارد امّا او خود داری ورزید و امر خداوند چنان مقدر شده بود ! !

امّا امام جواد را به این خاطر برگزیدم که با وجود سنّ و سال اندکش بر تمام اهل فضل از نظر علم و دانش برتر است و امیدوارم آنچه را که من در بارهٔ او می دانم برای دیگر مردمان نیز آشکار گردد که در این صورت خواهند دانست که نظر من در باره او صواب بوده است .

خویشانش گفتند : اگر چه خوی و سیرت این جوان خوشایند تو افتاده ، امّا بچّه است و از دانش و فقه بی بهره . پس او را مهلت ده تا به ادب آراسته گردد آنگاه هر تدبیری را که در بارهٔ او اندیشیده ای ، عملی کن .

مأمون پاسخ داد : وای بر شما ! من به این جوان از شما داناترم . اهل این خانه (خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله) ، علمشان از سوی خدای تعالی است .

پدرانش همواره در دین و ادب از عامهٔ مردم ، بی نیاز بودند . پس اگر می خواهید امام جواد را بدانچه که جایگاه ومرتبهٔ اواست برای شمااثبات کند، اورا بیازمایید.

خویشانش گفتند : ما به این آزمون رضایت داریم پس ما را با او واگذار تا کسی را قرار دهیم که در پیشگاه تو پرسشهایی در مسائل فقهی از او بپرسد . اگر او پاسخ صواب داد ، ما اعتراضی نخواهیم داشت و رای استوار امیرالمؤمنین در مورد او برای خاصّ و عام آشکار خواهد شد و چنانچه او از پاسخ به سؤالات در ماند مانع دامادی او می شویم . مأمون به این قرار راضی شد .

ص:۳۰

مخالفـان قرار گذاشـتند یحیی بن اکثم را برای منـاظره بـا امام جواد و پرسـش از مسائل پیچیـدهٔ فقهی برگزیننـد . یحیی در آن هنگام قاضی القضات دیار اسلامی بود .

موعد مقرّر فرا رسـید . امام جواد آمد و یحیی بن اکثم نیز حاضـر شد و رو به روی امام نشست . مأمون در کنار امام نشسته بود و بر مجلس اشراف داشت . ابن اکثم به خلیفه نگریست و گفت :

آیـا امیرالمؤمنین اجـازه میفرمایـد پرسشـی کنم ؟ مـأمون به او رخصت داد . یحیی به امـام روی کرد و گفت : فـدایت شوم آیا اجازه می دهی سؤالی کنم ؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود : هر چه می خواهی بپرس .

یحیی پرسید : فدایت شوم ، چه می فرمایی در بارهٔ شخصی که در حال احرام شکاری کشته است ؟

امام پرسید :

آیا این شخص ، شکار را در حل کشته یا در حرم ؟

عالم بوده یا جاهل ؟

عمداً آن را کشته یا به خطا ؟

آن شخص آزاد بوده یابنده ؟

صغیر بوده یا کبیر ؟

نخستین صید او بوده یا صید کردن تکراری ؟

آن صید از دستهٔ پرندگان بوده یا غیر آن ؟

از پرنده های کوچک بوده یا بزرگ ؟

شخص محرم باز مصرّ بر صید است یا پشیمان ؟

در شب شکار کرده یا در روز ؟

محرم برای حج بوده یا عمره ؟ (۱)

یحیی بن اکثم شگفت زده شد و آثار درماندگی و عجز در چهره اش نمایان گشت و چنان به لکنت افتاد که حاضران حیرت و واماندگی او را در جواب دریافتند . مأمون گفت : سپاس خدا را بر این نعمت و توفیقی که در رأی و نظرم ارزانی فرمود . آنگاه رو به خویشانش کرد و پرسید : حال آنچه را که انکار می کردید ، دانستید ؟! سپس به امام جواد نگریست و گفت : ای ابو جعفر آیا خواستگاری می کنی ؟ امام فرمود : آری . مأمون گفت : فدایت شوم برای خود خواستگاری کن که من تو را برای خویش پسندیدم و دخترم ام الفضل را بر خلاف میل عده ای ، به همسری تو در می آورم .

ابو جعفر علیه السلام فرمود : سپاس خدای را به عنوان اقرار به نعمتی که ارزانی فرموده و جز خدا معبودی شایسته نیست به عنوان اخلاص برای

۱- (۱)) - در قسمتهای زیر می توان عمق توانایی و قدرت امام جواد را در تجزیه سؤال مشاهده کرد . در گذشته می گفتند : تجزیه (تشقیق) سؤال نیمی از جواب است . بعلاوه این عمل نشانگر بداهت خاطر و ذکاوت کم نظیر آن حضرت است که تمام جوانب مسأله را در خود فرا می گیرد . بدین ترتیب هر سؤال دو قسمتی امام در سؤال قبل و بعد خود ضرب می شود زیرا مثلاً وقتی امام علیه السلام می پرسد : اگر قتل در حل واقع شده باشد ، دو حالت دارد یا محرم عالم بوده و یا جاهل . همچنین قتلی که در حرم اتفاق افتاده به نوبه خود به دو قسمت بخش می شود : یا محرم عالم بوده و یا جاهل .

یکتایی اش . و درود خدا بر محمّد سرور آدمیان و برگزیدگان از عترتش .

امّا بعد : از جمله نعمتهای خداوند بر مردم آن است که آنها را با حلال از حرام بی نیاز کرده و فرموده است :

(وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (۱) .

« زنان بی شوهر از خویش و نیز بندگان و کنیزکان شایسته خود را به همسری گیرید اگر تهیدست باشند ، خداوند از فضل خود بی نیازشان خواهد ساخت و خدا گشایشگر و داناست . »

همانا که محمّد فرزند علی فرزند موسی ، ام الفضل دختر عبداللّه مأمون را خواستگاری می کند و مَهر او را مَهر جدّه اش فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله که پانصد درهم است ، قرار می دهد . پس ای امیرالمؤمنین آیا او را با این مهر به همسری من می دهی ؟

مأمون پاسخ داد : آری او را با این مَهر به ازدواج تو درمی آوردم . آیا این نکاح را می پذیری ؟

امام نهم محمّد الجواد فرمود : آری آن را پذیرفته بدان راضی هستم .

جشن ازدواج

راوی این حدیث گوید : دیری نپایید که صداهایی شبیه به صداهایی که دریانوردان در گفتگوهایشان به کار می برند ، شنیدیم . ناگهان پیشکارانی

۱- ((۱)) - سورهٔ نور ، آیهٔ ۳۲ .

را دیدیم که قایقی ساخته شده از نقره را که با ریسمانهایی ابریشمین بسته شده بود ، بر چرخی آکنده از غالیه (نوعی عطر) می کشیدند و می آوردند .

مأمون دستور داد محاسن خواص را با این عطر خوشبو سازند . سپس آن قایق را به مکانی که عوّام در آن بودند ، بردند و آنها نیز خود را با آن غالیه ، معطّر ساختند . سفره های غذا گسترده شد و مردم به خوردن مشغول شدند و به هر قومی بنابر ارج و اعتبارشان هدایایی داده شد . چون جشن به پایان رسید و مردم پراکنده شدند و تنها گروهی از خواص مانده بودند مأمون به امام جواد عرض کرد : فدایت شوم اگر صلاح می دانی در بارهٔ احکام فقهی وجوهی که در قتل شکار تفصیل دادی ، برای ما سخن بگویی ، ابو جعفر علیه السلام فرمود :

آری ، اگر شخص محرم شکاری از پرنده های بزرگ را در خارج از حرم بکشد ، باید به عنوان کفّاره یک گوسفند بدهد ، اگر در حرم مرتکب چنین کاری شود کفّارهٔ او دو چندان است . اگر جوجه ای را در خارج حرم کشت ، کفّارهٔ اش برّه ای از شیر گرفته است و اگر در حرم چنین کاری کرده بود باید علاوه بر آن برّه ، بهای جوجه را هم بپردازد . و اگر صیدی که کشته بود از وحوش باشد ، در گورخر وحشی باید یک گاو به عنوان کفّاره بدهد و اگر شترمرغ باشد باید یک شتر کفّاره دهد . و اگر آهویی کشته باشد باید یک گوسفند کفّاره دهد و اگر چنین حیواناتی را در حرم کشت کفّاره اش دو برابر است و باید آن را به کعبه رساند و قربانی کند و اگر محرم کاری کند که قربانی بر او واجب گردد و احرامش برای حج باشد

بایـد شتری در منی به عنوان کفّاره قربانی کنـد و اگر احرامش برای عمره باشـد بایـد شتری در مکّه نحر کند و کفّارهٔ صـید بر عالم و جاهل یکسان است و آن که عمداً مرتکب چنین کاری شود ، گناه کرده است و اگر کسـی به خطا ، صیدی شکار کند کفّاره بر او واجب نیست . و اگر شـخص آزاد به شکار صید مبادرت ورزد ، دادن کفّاره بر خود او واجب است و چنانچه بنده این کار را بکنـد آقایش باید کفّارهٔ او را بپردازد . شـخص صـغیر کفّاره ای بر او نیست ولی دادن کفّاره بر کبیر واجب است و آن که از چنین کاری نـدامت حاصل کرده کیفر آخرت از او ساقط می شود ، آن که بر این کار مصـرّ است و بر آن مـداومت ورزد ، کیفر آخرت بر او واجب می گردد .

مأمون گفت : نکو گفتی ای ابو جعفر که خدایت نکویی دهد ! اگر صـلاح می دانی همچنان که یحیی پرسشـی از شـما کرد ، شما نیز از او پرسشـی کنید . ابو جعفر علیه السـلام از یحیی پرسـید : آیا بپرسم ؟ یحیی پاسخ داد : فدایت شوم بپرس اگر پاسخ سؤال شما را دانستم جواب می گویم و گرنه از شما استفاده می کنم .

امام از او پرسـید : مرا از مردی خبر ده که در آغاز روز به زنی می نگرد در حالی که نگاهش به آن زن حرام است وچون روز برآمـد نگاهش حلال می شود و به وقت زوال آفتاب آن زن بر او حرام گردد و چون عصـر فرامی رسـد براو حلال می شود به وقت غروب خورشـید بر او حرام میگردد و به وقت شب بر او حلال می شود و در نیمه شب بر او حرام می گردد و چون سپیده می دمد بر او حلال می شود ؟ حکم این زن چیست؟ و چگونه

پیوسته بر او حلال یا حرام می گردد ؟

یحیی پاسخ داد : به خدا سوگند جواب این سؤال را نمی دانم اگر صلاح می دانید خود پاسخ آن را بیان فرمایید .

امـام جواد فرمود : این کنیزی است که متعلّق به مردی است که در آغـاز روز بـدو می نگرد و نگاهش بر او حرام است و چون روز بر می آیـد او را از آقایش می خرد و بر او حلال می شود و به هنگام ظهر او را آزاد می کنـد و بروی حرام می گردد و به هنگام عصـر او را به همسـری می گیرد و برای او حلال می شود و به هنگام مغرب ظهارش می کند و بر او حرام می گردد وبه هنگام شب کفّارهٔ ظهارش را می دهـد و برای او حلال می شود و به هنگام نیمه شب او را یک طلاق می گوید بر او حرام می شود و به هنگام سپیده به او رجوع می کند و برای وی حلال میگردد !

مأمون با شنیدن این پاسخ رو به خویشان حاضر در جمع کرده وپرسید :

آیا در شما کسی هست که به این سؤال چنین پاسخی بدهد یا جواب سؤال پیشین را بداند ؟

حاضران گفتند : نه به خدا . . امیرالمؤمنین خود داناتر است .

آنگـاه مأمون گفت : وای بر شـما ! این خانـدان به فضـلی که خود نظاره گر آن هستیـد از سایر مردم متمایز شدنـد و کم سالی آنها ، از کمال بازشان نمی دارد . آیا مگر نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالتش را با دعوت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که در آن هنگام ۱۰ سال داشت آغاز کرد و علی اسلام را پذیرا شد و برای او به اسلام حکم کرد و کودکی جز علی را

به اسلام فرا نخواند و با حسن و حسین علیهما السلام که در آن هنگام کمتر از ۶ سال داشتند بیعت کرد و با کودکی جز آن دو دست بیعت نداد ؟ آیا از آنچه خداوند ویژهٔ این قوم کرد آگاه نیستید ؟ آیا نمی دانید که اینان از نژاد یکدیگرند و حکم آخر آنها حکم اوّل آنهاست ؟

حاضران گفتند : راست گفتی ای امیرالمؤمنین . آنگاه برخاستند و رفتند .

هدایا . . و جشن شادباش

روز بعد ، مردم حاضر شدند و امام جواد نیز حاضر شد . لشکریان و نگهبانان و خواص و کارگزاران برای عرض شادباش پیش مأمون و امام جواد آمدند . سه سینی نقره ای که در آن گلوله هائی آمیخته از مشک و زعفران بود آوردند . در میان هر گلوله برگه (کاغذی کوچک) نهاده و بر روی آنها رقم اموال فراوان و نام هدایای گرانبها و زمینهای بخششی نگاشته شده بود . مأمون دستور داد این گلوله ها را در مجلس خواص پرتاب کنند . هر یک از این گلوله ها که به دست کسی می افتاد ، مالک آن چیزی می شد که درون آن نوشته بودند . آنگاه کیسه های زر را به میان آوردند و محتویات آنها را بر لشکریان و (کارگزاران بلند مرتبه) نثار کردند .

پس از پایان این مراسم ، مردم در حالی که هدایا و عطایای بسیاری به دست آورده بودند راه بازگشت پیش گرفتند .

ص:۳۷

مـأمون به میمنت این پیونـد به تمام مساکین صـدقه داد . او همواره امام جواد را مورد اکرام خود قرار می داد و در طول حیات خویش در بزرگداشت آن حضرت می کوشید و او را بر فرزندان و بستگانش مقدّم می داشت . (۱)

چون امـام جواد علیه السـلام با دختر مأمون ازدواج کرد ، مـدّت تقریباً زیادی در رفاه و نعمت در بغـداد زیست . در این مـدّت مسـلمانان با وی رفت و آمد می کردند ، از دریای فیض او سـیراب می شدند و از باران علم و دانش حضـرتش عطش خود را فرومی نشاندند .

امّا آن حضـرت اینکه در کاخهای عبّاسـیّان به آسودگی و رفاه زنـدگی کنـد و امور دینی شـیعیان و مسـلمانان را به فراموشـی سپارد ، چنـدان خوشـدل و راضـی نبود و چنین به نظر می رسد که اگر شـرایط برای ترک اقامت در بغداد نا مساعد نمی بود ، آن حضرت در آن شهر مدّت درازی اقامت نمی کرد .

یکی از یارانش در این باره نقل می کند که در بغداد بر امام جواد علیه السـلام وارد شدم و به آسودگی و رفاهی که در آن به سر می برداندیشیدم و با خود گفتم : این مرد هرگز به وطن خویش باز نمی گردد ! امام سر به زیر افکند و آنگاه در حالی که رنگ رخسارش زرد شده بود ، سر بلند کرد و فرمود :

ای حسین ! (خوردن) نان جوین و نمک نیمکوب در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- (۱)) - احتجاج ، ص۲۲۷ - ۲۲۹ . بحار الانوار ، ج ۵۰ ، ص۷۳ - ۷۷ .

برای من خوشتر از این رفاهی است که اکنون مرا در آن می بینی ! (۱)

بازگشت مجدّد به مدینه

امام جواد از راه کوفه به مدینه رفت . چون به کوفه وارد شد شیعیان به گرد او جمع شدند و استقبالی پرشکوه از وی به عمل آوردند . سپس آن حضرت با آنان وداع کرد و به سوی مدینهٔ جدّش رهسپار شد تا باقی روزهای حیات خویش را در آن شهر سپری کند و به مسئولیّتهای خطیر خود که از جملهٔ آنها پدید آوردن مکتب فکری جامعی بود ، بپردازد .

امام جواد علیه السلام در مدینه بود تا آنکه مأمون عبّاسی از دنیا رفت .

پس از مأمون

مأمون به برادرش معتصم عبّاسی وصیّت کرد و خود در قریه ای از نواحی طرسوس . (۲) چشم از جهان فروبست . طرسوس از نواحی مرزی میان سرزمین اسلام و کشور روم بود که در آن هنگام امواج درگیری و کشمکش در آن بالا گرفته بود و مأمون برای فرونشاندن این درگیریها شخصاً بدانجا رهسپار شده بود تا آنکه سرانجام مسلمانان پیروز شدند .

مأمون ، خصوصاً در مورد علویها به برادرش معتصم سفارشها کرد و به او گفت : اینان پسران عموی تو از نسل امیرالمؤمنین علی هستند . با آنها

۱- ((۱)) - مختار الخرائج و الجرائح ، ص۲۰۸ .

۲- ((۲)) - قریه ای در ترکیه و جزو استان انطاکیه در آسیای صغیر است .

خوش رفتار باش و از گنهکارشان بگذر و به آنان توجّه کن و در هر سال صله های آنها را قطع مکن که حقوق اینان از چند جهت واجب می شود .

در اواخر تابستان و در شب دوازدهم ماه رجب از سال ۲۱۸ ه مأمون عبّاسی جهان را بدرود گفت و در ناحیهٔ طرسوس به خاک سپرده شد و معتصم زمام حکومت را به دست گرفت . او که از هر وسیله ممکن در جهت تثبیت پایه های حکومت خویش استفاده می کرد ، در این اندیشه افتاد که امام جواد داماد خلیفهٔ سابق و سرور شیعیان است و شیعه نیز در میان مردم از قدرت بسیاری بهره مند است . بنابر این شاید از ناحیهٔ او خطری متوجّه حکومت شود . در پی این اندیشه ، معتصم امام جواد را از مدینه به بغداد آورد . تنها به این علّت که آن حضرت تحت مراقبت شخصی وی قرار گیرد .

بدین ترتیب امام برای بار دوّم به بغداد آمد و به دور از سیاست و کاخ و پادشاهی به رتق و فتق امور مردم همّت گماشت .

این اقامت امام جواد علیه السلام در بغداد از تاریخ ۲۸ محرم سال ۲۲۰ ه آغاز شد و تا تاریخ ۲۹ ذی القعدهٔ همان سال ادامه یافت . در این تاریخ بواسطهٔ زهری که به اشاره معتصم باللّه ، خلیفه عبّاسی ، به آن حضرت خورانیده شد امام به شهادت رسید .

داستان این حادثه بنابر آنچه که نویسنده توانا ، عیّاشی از « ونان » پیشکار و محرم اسرار ابن ابی داوود ، قاضی مشهور بغداد نقل کرده ، چنین است :

ص:۴۰

روزی ابن ابی داوود ، غمگین از نزد معتصم بازگشت . علّت انـدوه را جویا شـدم و او پاسـخ داد : از آنچه امروز از این سـیاه (اشاره به امام جواد کرد) در پیشگاه امیرالمؤمنین بر من رسید ، اندوهگینم . پرسیدم : مگر چه پیش آمده است ؟ گفت : دزدی را آنجا آوردند که به دزدی خود اقرار کرده بود و خلیفه خواست بر او حد جاری کند . لذا فقها را گردآورد وامام جواد را نیز حاضـر کرد و از ما پرسـید که دست دزد را از چه ناحیه ای باید قطع کرد ؟ من گفتم : باید از بند دست قطع کرد . پرسید : چه دلیلی برای این سخن داری ؟ گفتم : چون دست از انگشت است تا کف و خداوند در آیهٔ تیمّم فرموده است :

(فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِنْهُ) (۱) .

« پس از آن (خاک) بر رویها و دستهای خود بمالید . »

عدّه ای از حاضران نیز با من هم عقیده شدند . برخی دیگر از فقها گفتند : باید دست دزد را از آرنج قطع کرد . چون خداوند در آیه وضو می فرماید :

(وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ) (۲) .

« . . ودستهای خویش را تا آرنجها بشویید . »

این آیه دلالت می کنـد که دست تا آرنـج است . در این لحظه معتصم به امام جواد رو کرد و پرسـید : ای ابو جعفر . شـما چه می گویید ؟ آن حضرت گفت :حاضران در این باره سخن گفتند . معتصم گفت : من با سخن آنها کار

۱- ((۱)) - سورهٔ مائده ، آیهٔ ۶ .

۲- ((۲)) - سورهٔ مائده ، آیهٔ ۶ .

نـدارم ، شـما چه می گوییـد ؟ امام جواد فرمود : مرا از پاسـخ به این پرسـش معذور بدار . معتصم گفت : تو را به خدای تعالی سوگند می دهم که آنچه را که در این باره می دانی بگویی .

امام جواد فرمود : حال که مرا به خدا سوگند دادی باید بگویم که حاضران در بارهٔ کیفر این دزد ، راه سنّت را خطا رفتند . در اجرای حدّ دزد باید مفصل انتهای انگشتان او را قطع کنند و کف را باقی گذارند . معتصم پرسید : دلیل این سخن چیست ؟

آن حضرت پاسخ داد : فرمایش رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که گفت : در سجده باید هفت عضو بر زمین باشد : صورت ، دو دست ، دو زانو و دو پا . بنابر این اگر دست دزد : از مچ یا آرنـج جـدا شود ، دیگر دستی نـدارد تا هنگام سـجده آن را بر زمین گذارد . از طرفی خداوند فرموده است : (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّهِ) (۱) .

« و اینکه سجده گاهها از آن خداست . »

مقصود از مساجد همین اعضای هفت گانه است که در هنگام سـجده بر زمین قرار می گیرند و آنچه برای خداست ، قطع نمی شود .

معتصم از این پاسخ در شگفت شد و فرمان داد فقط انگشتان دزد را قطع کنند .

ابن ابی داوود در دنبالهٔ این سخنان می گوید : در این هنگام حالتی بر من رفت که گویی قیامت من بر پا شد و آرزو کردم که ای کاش مرده بودم

۱- (۱)) – سورهٔ جنّ ، آیهٔ ۱۸ .

و چنین روزی را نمی دیدم .

آنگـاه پس از سه روز نزد معتصم رفته به او عرض کردم ، نصـیحت امیرالمـؤمنین واجب است و من سـخنی به او می گویم که می دانم بواسـطهٔ آن وارد آتش می شوم . معتصم پرسـید : کـدام سـخن ؟ گفتم : وقتی امیرالمؤمنین در مجلس خویش فقهـا و علمای مردم را برای یکی از امور دینی جمع می کنـد و از آنها حکم مسأله ای را می پرسـد و آنان وی را پاسخ می دهند ، در حالی که لشکریان و وزیران و دبیران در مجلس حضور دارند و تمام گفتگوها را از پس در می شنوند . آنگاه نظر آنها را نمی پـذیرد و تنهـا سـخن مردی را قبول میکنـد که نیمی از این امّت به امـامت و پیشوایی او اعتقـاد دارنـد و ادعا می کننـد که او از خلیفه بدین مقام سزاوارتر است این کار پسندیده ای نیست !!

در ایـن هنگـام رنـگ سـیمای خلیفه دگرگـون شـد و تنبّهی برای او حاصـل گردیـد و گفت : خـدا تـو را پـاداش دهـد که مرا نصیحت خوبی کردی آنگـاه در روز چهـارم فلانی را (نام شخصـی را می برد که برخی از مؤلفان یا راویان اسم او را حـذف کردند) که از نویسـندگانش بود امر کرد که امام جواد را به منزل خویش به میهمانی دعوت کند . آن شـخص امام را به منزل خویش دعوت کرد امّا آن حضرت از اجابت دعوتش پوزش خواست وگفت:

می دانی که من در مجلس شما حاضر نمی شوم . امّا او در دعوت خویش اصرار ورزید و گفت : من شما را برای خوردن غذا دعوت می کنم ودوست دارم که بر روی لباسهایم پای گذاری تا متبرک شود . زیرا فلان بن فلان که

از وزیران خلیفه است ، مایل به دیـدار شـماست . لاجرم آن حضـرت دعوت وی را پـذیرفت و به خانه اش رفت. در غذای آن حضـرت زهر ریختنـد. چـون امـام از آن غـذا خورد احسـاس کرد که آغشـته به زهر است از این رو اسب خویش را خواست . میزبان از آن حضرت خواست که بماند ولی امام به او پاسخ داد : اگر در خانهٔ تو نباشم برای تو بهتر است . آن حضرت در آن روز و شب رنجور و نالان بود تا آنکه زهر در بدنش پراکنده شد و جان داد .

ای امام به حق بنگر که پس از این همه ، پاداش تو را چنین دادند ! حال آنکه تو فقط خیر ایشان را می خواستی ولی آنان فقط شرّ و بدی برای تو می خواستند ! !

به خـدا در حقّ تو خیانت و نیرنگ روا داشـتند و تو را که هنوز بهار زندگانی ات سپری نشده بود ، زهر خورانیدند . امّا عجب نیست که پـدران و اجداد تو همواره نمونهٔ خوبیها بودند و پدران و اجداد اینان پیوسـته نمونه های گناه و تبهکاری ! پس درود بر تو و نفرین و عذاب بر ایشان باد !

آری ، آن مشـعل تابـان به خاموشـی گراییـد و امّت اسـلامی بار دیگر حسـرت زده و گریان ، همچون زمین که پس از غروب خورشید بانگ آه و ناله سر می دهد ، در سوگ او شیون و فغان سردادند .

امـام جواد به هنگام عهـده داری منصب امامت ، کم سال تر از تمام ائمه علیهم السـلام به جز امام زمان (عـج) بود . زیرا زمام خلافت معنوی در آخر ماه صـفر سال ۲۰۲ ه ، زمـانی که وی تنها هفت سال داشت ، به او منتقل گردیـد. از طرفی هنگامی که آن حضرت به شهادت رسید (ذیقعده ۲۲۰ ه).

وی در حالی که فقط ۲۵ بهار از عمرش سپری می شد و پس از آنکه ۱۸ سال زمام امامت شیعیان را در دست داشت ، چشم از جهان فروبست.

شهر بغداد به خاطر وفات ابن الرضا یکسره غرق شیون و ماتم شد .

تردیدهایی پیرامون قصر حکومتی ، در مورد وفات امام جواد دور می زد تا آنجا که نزدیک بود آتش انقلابی نیرومند ، علیه حکومت ستمکارهٔ عبّاسی شعله ور گردد !

□

معتصم و ولی عهد او ، الواثق باللّه ، بر آن حضرت نماز گزاردند ، همچنین فرزند بزرگوار آن امام ، حضرت امام علی النقی علیه السلام بر پیکر آن حضرت نماز گزارد . و سپس او را در آرامگاهش در کاظمیه به خاک سپردند که تا به امروز نیز مشتاقانش به زیارت او نایل می شوند . (درود و سلام بر محمّد بن علی علیه السلام) .

در برخی از احادیثی که در بارهٔ علّت وفات امام جواد وارد شده ، آمده است : معتصم برخی از وزیران خویش را فراخواند و به آنها دستور داد که علیه محمّد بن علی شهادت دهند که می خواسته به همراه پیروان خود از شیعیان امامیّه ، انقلابی بر ضدّ حکومت به راه اندازد . معتصم قصد داشت بدین وسیله براحتی بر امام دست یابد و او را روانهٔ زندان کند و یا به قتل برساند .

چون امام جواد را حاضر کردند معتصم به او نگریست و گفت : تو می خواستی بر من خروج کنی ؟ امام پاسخ داد : به خدا قسم من چنین کاری نکردم . معتصم گفت : فلانی و فلانی بر این امر گواهی داده اند . شاهدان را

حاضر کردند و آنها پاسخ دادند : بلی تو قصد خروج داشته ای و این نامه هایی است که از برخی از غلامانت گرفته ایم !

امام جواد که در ایوان کاخ نشسته بود ، دست خود را بالا برد گفت :

خدایا اگر اینان بر من دروغ می بندند ، به کیفرشان برسان .

راوی حدیث گوید : ناگهان ما به ایوان نگریستیم که چگونه می لرزید می رفت و می آمد و هر کس بر می خاست ، دو باره به زمین می افتاد .

معتصم با دیدن این صحنه گفت : ای فرزند رسول خدا من از آنچه کردم توبه میکنم . پس از پروردگارت بخواه که این لرزه را آرام کند .

آنگاه امام جواد گفت : خداوندا این لرزه را آرام گردان تو خود می دانی که اینان دشمنان تو و دشمنان منند .

چون سخن امام پایان یافت ، ایوان از لرزش باز ایستاد . (۱)

۱- (۱)) - مختار الخرائج و الجرائح ، ص۲۳۷ .

دوران زندگی . . و امامت

اشاره

(۱)

امام جواد علیه السلام با دو تن از خلفای عبّاسی هم دوران بود . در دوران خلافت مأمون ، جواد الأئمّه در شرایطی آرام زندگی را سپری کرد .

می دانیم که مأمون در صدد بر آمد تا خود را به علویها و سرور آنان امام رضا نزدیک کند . چرا که در این بُرهه حکومت عبّاسی با فشارهایی که از جانب توده های مردم اعمال می شد ، رو به رو بود . در حقیقت وجود زنجیرهائی از قیامها و انقلابها در نقاط مختلف سرزمین اسلامی ، یکی از ویژگیهای عصر خلافت مأمون به شمار می رفت .

برخی از تاریخ نگاران می نویسند : مأمون عبّاسی شیعه و معتقد به حقانیّت فرزندان علی علیه السلام بود و به امامت علی اعتقاد داشت . امّا به عقیدهٔ ما مأمون فاقد چنین اعتقادی بود . زیرا شیعه بودن مقامی است که یک خلیفهٔ غاصب سزاوار برخورداری از آن نیست .

نکته ای که باقی می ماند این است که پس از شهادت امام رضا به دست

۱- (۱)) - این فصل از کتاب التاریخ الاسلامی تألیف نگارنده صفحه ۳۴۳ و صفحات ۳۴۸ تا ۳۰۰ اقتباس شده است .

مأمون ، محمّد بن علی الجواد در واقع به عنوان امام و پیشوای قانونی افراد مکتبی در آمد . و می دانیم که مأمون عبّاسی آن حضرت را به دامادی خود برگزید .

چرا امام دامادی مأمون را پذیرفت ؟

ممکن است که بپرسیم چرا امام جواد علیه السلام قبول کرد با دختر مأمون ازدواج کند ؟ برای پی بردن به جواب این سؤال باید به جنبش مکتبی ای که ائمه علیهم السلام آن را رهبری می کردند و نیز به مرحله ای که این جنبش در روزگار امام رضا و فرزندش امام جواد رسیده بود ، نگاهی بیفکنیم .

در دوران خلافت مأمون ، جنبش مکتبی به نهضتی مبدّل شده بود که می توانست خود را در حکومت وارد کند و با قرار گرفتن در زیر چتر حکومت از آن بهره برداری نماید و حتّی حکومتی ایجاد کند که امروزه بدان حکومت ائتلافی گفته می شود . ائمه علیهم السلام بدون آنکه رسالت خود را به فراموشی بسپارند ، هر گونه حمایتی را از جانب حکومت می پذیرفتند.

پیشوایان معصوم ما دست از حرکت خویش برنمی داشتند . به تعبیر دیگر ، آنان خلافت را نمی پذیرفتند و با آن همکاری نمی کردند . گواه ما بر این ادعا موضع امام رضا در قبال مسأله ولایت عهدی بود که آن حضرت آن را به شرط عدم دخالت در امور حکومتی پذیرفت .

امّا حضرت جواد هنگامی که از دختر مأمون خواستگاری کرد و او را به همسری خویش گرفت ، داماد خلیفه شد و از این فرصت برای انجام

رسالت خویش بهره برداری کرد . براستی داماد خلیفه شدن چه معنایی می توانست داشته باشد ؟

هر کس که قدم به کاخ حکومتی می گذارد ممکن است والی یک منطقه یا حکمران یک شهر و یا دست کم به مقام قاضی القضات دست یابد . لکن امام جواد در پی هیچ یک از این مشاغل نبود و تنها کاری که کرد آن بود که دست همسرش را گرفت و به مدینه رفت و تا هنگام مرگ مأمون در منطقه ای به نام رقّه ، در مدینه ماند .

بنابر این امام جواد از رهگذر این پیمان خویشی ، به چه دستاوردهایی نایل شد ؟

در حقیقت آن حضرت از این رهگذر به دو مقصد رسید :

اوّلاً : با پذیرفتن ازدواج با دختر مأمون ، وی را از اندیشهٔ قتل خود منصرف کرد .

ثانیاً : دست دستگاه خلافت ومأموران آنرا از رساندن هرگونه گزندی به رهبران واعضای نهضت مکتبی (شیعه) با این ازدواج بست .

این شیوه در بسیاری از دورانهای ائمه علیهم السلام نیز به اجرا گذارده شد .

بهترین نمونه برای اثبات این سخن ، ماجرای علی بن یقطین بغدادی است که در آغاز مشاور مهدی خلیفه عبّاسی بود و سپس تا وزارت هارون الرشید ارتقای مقام یافت .

او هنگامی که به این مقام رسید ، با توجّه به گرایش های مکتبی خود نزد امام کاظم آمد و عرض کرد : « ای فرزند رسول خدا من یاور این

ستمگر شده ام » . و خواست از مقام خود استعفا دهد . حال آنکه اگر کسی می توانست در آن روزگار به چنین مقامی برسد ، در حقیقت بر تمام امور بزرگترین حکومت جهان تسلط می یافت .

با این وجود امام کاظم از وی خواست که در مقام خود همچنان باقی بماند و وظایف خویش را پیگیری کند . علی بن یقطین در قصر هارون به وظیفهٔ خود مشغول می شود . امّا دو باره از امام علیه السلام تقاضا می کند که به او اجازهٔ کناره گیری از امور حکومتی را بدهد . باز هم آن حضرت چنین اجازه ای به او نمی دهد . کارهایی که علی بن یقطین در ارتباط با جنبش انجام داد بسیار بزرگ بود تا آنجا که امام موسی کاظم در روز (عید قربان) هنگامی که داوود رقی بر آن حضرت وارد شد ، در بارهٔ علی بن یقطین فرمود :

« در حالی که در عرفات بودم هیچ کس جز علی بن یقطین در قلب من خطور نکرد . او همواره با من بود و از من جدا نشد تا آنکه به مشعر رفتم . » (۱)

دورهٔ خلافت معتصم

امام جواد همچنین با خلیفهٔ دیگری که تأثیر مستقیمی در زوال حکومت عبّاسی داشت ، معاصر بود . این خلیفه معتصم باللّه نام داشت .

معتصم فرزند کنیزی ترک بود . و همین امر موجب شد که وی به

۱- (۱) - جامع الرواه - اردبیلی ، ج۱ ، ص۶۰۹ .

بستگان مادرش گرایش بیشتری پیدا کند . او تمایل شدیدی به جمع کردن ترکها و خرید آنها از صاحبانشان داشت . نتیجهٔ این اقدامات آن شد که چهار هزار ترک در دربار او گردآیند . وی لباسهای فاخر و کمربندهای زرین به آنها می پوشانید . و آنها را با زر و زیورها می آراست و از سایر سپاهیان ممتازشان می کرد . (۱)

او همچنین مناصب و مشاغل فرماندهی در سپاه را به ترکها اختصاص می داد تا آنجا که این امر موجب تحریک احساسات نظامیان عرب شد .

بر همین اساس « عجیف » (یکی از نظامیان عرب) کوشید تا به حکومت معتصم پایان دهد و عبّاس بن مأمون را بر سر کار آورد . امّا این حرکت سرکوب شد و معتصم او را کشت .

زمانی که پای ترکها به دیار اسلام باز شد ، کوشیدند آرام آرام حکومت را به دست گیرند و خلفا را از قدرت کنار بزنند . آنها به اصطلاح امروز در صدد ایجاد کودتاهای نظامی بودند .

کار اینان تا بدانجا بالا گرفته بود که اگر یکی از خلفای عبّاسی ، آنها را نادیده می انگاشت او را بناگهان می کشتند و کسی دیگر از خاندان عبّاسی را بر جای او می نشاندند . بسیاری از خلفای عبّاسی از متوکّل گرفته تا مستعین و مهتدی و بالاخره مقتدر ، از جمله کسانی بودند که به دست همین رهبران نظامی ترکها از پای در آمدند .

آنها هر خلیفه ای را که با تمنّیات و خواسته های خود هماهنگ

۱- (۱)) - مروج الذهب - مسعودی ، ج۳ ، ص۴۶۵ .

نمی دیدنـد یا از کار برکنار می کردند و یا می کشـتند . این مسأله را البته نمی توان به سـرشت نژادی مربوط دانست بلکه این امر ثمرهٔ حالت سقوطی است که جامعهٔ اسلامی به خاطر از هم گسیختگی و فساد گسترده اخلاقی بدان گرفتار شده بود .

امام جواد علیه السـلام با بهره برداری از این اوضاع در تغـذیه جنبشـهای مکتبی که شالودهٔ آنها برای آینـده پی ریزی می شد ، اقـدامات مهمی انجام داد . در همین هنگام قیامی که توسط محمّـد بن قاسم بن علی الطالبی ، بر پا شـد دسـتگاه حکومت را با ترس و نگرانی رو به رو کرد .

نمونه ای از انقلاب علوی

قیـام محمّـد بن قاسم بن علی بن عمر بن زین العابـدین علی بن الحسـین علیه السـلام بارزترین قیام در دوران امام جواد بود . با خواندن خاطرات روزهای جهاد او ، می توان به جلالت قدر این مرد پی برد .

توده مردم از محمّد بن قاسم ، بالقب « صوفی » یاد می کردند زیرا همواره جامه پشـمی سپیدی می پوشید . او مردی دانشمند ، فقیه ، دیندار و زاهد بود .

محمّـد پس از آنکه از کوفه بیرون شـد به سـمت « مرو » در اسـتان خراسان روانه گردید . وی قبل از این به سوی ناحیه « رقّه » خروج کرده بـود . گروهی مردان سرشـناس از فرقـهٔ زیـدیّه ، همچـون یحیی بن حسن بن فرات و عبّـاد بن یعقـوب رواجنی در رکاب وی بودند .

زیّدیه در آن روزگار عامل بسیاری از قیامها و انقلابها بودند . اگر چه معمولاً این قیامها و انقلابها به دست افراد دیگری که از فرقهٔ زیدیّه نبودند ، رهبری می شدند .

ابراهیم بن عبد العطّار گوید :

ما (در مرو) با محمّد بن قاسم بودیم در آنجا به میان مردم پراکنده شدیم و آنان را به محمّد بن قاسم فرا می خواندیم . دیری نگذشت که چهل هزار نفر به ندای او پاسخ گفتند . ما از آنها بیعت گرفتیم و محمّد را در یکی از روستاهای مرو که مردم آن همگی شیعه بودند مستقر کردیم . آنها هم محمّد را در قلعه ای در کوهی بلند که هیچ پرنده ای یارای رسیدن به آن را نداشت ، جای دادند . (۱)

روزی صدای گریه ای در مرو شنیده شد . محمّد یکی از یارانش را فرستاد که علّت این امر را تحقیق کند . مرد رفت و خبر آورد که یکی از کسانی که با وی بیعت کرده ، از کسی مالی را به زور گرفته است . محمّد میان این دو مرد ، سازش برقرار کرده و آنگاه به همراه خود ابراهیم بن عطّار گفت : ای ابراهیم ! آیا با چنین کسانی می توان دین خدا را یاری کرد ؟! سپس گفت : مردم را از گرد من پراکنده کنید تا خود تدبیری بیندیشم .

آنگاه عدّه ای از یاران خوب و فداکار خویش را دست چین کرد و به همراه آنان در حرکت شد .

ص:۵۳

۱- ((۱)) - مروج الذهب .

این نمونه ای از سرشت انقلابهای مکتبی است که در آن هدف وسیله را توجیه نمی کند ، بلکه چون هدف اقامهٔ حکومت خداست بایستی وسیله هم مورد پسند خداوند باشد .

این الگویی است که جامعه را بر عشق ایده آل و والا و اصول و ارزشهای متعالی می پروراند !

محمّد بن قاسم پس از آنکه یاران خود را غربال می کند راهی طالقان می شود . ابراهیم بن عطّار ، یار و همراه او روایت می کند :

محمّد بن قاسم در همان وقت به سمت طالقان که چهل فرسنگ با مرو فاصله داشت ، عازم شد و در آن شهر منزل گرفت . ما در بین مردم پراکنده شدیم و آنها را به متابعت از او خواندیم . گروه زیادی از مردم به گرد او جمع شدند . ما به سوی او بازگشته گفتیم : اگر واقعاً قصد مبارزه وقیام داری چنانچه اکنون قیام کنی و به جنگ دشمنانت بروی ، امید آن هست که خدایت نصرت دهد . پس چون پیروز شدی آنگاه هر یک از سپاهیانت را که خواستی برگزین ولی اگر کاری را که در مرو کردی (انتخاب سپاهیان خوب و فداکار) بخواهی در اینجا همان کار را بکنی بدان که عبداللّٰه بن طاهر تو را دستگیر می کند .

مقصود ابراهیم از این سخن آن بود که محمّد بن قاسم را از طرد سپاهیانی که چندان پای بند و خوب نبودند ، جلوگیری کند امّا محمّد پیشنهاد او را نپذیرفت . محمّد بن قاسم چندین بار بالشگر عبداللّٰه بن طاهر روبرو شد وشکست سختی به وی وارد آورد .

یـک بـار که جوش و خروش جنگ کاستی گرفته بود ، عبـداللّه بن طاهر هر یک از لشـکرهای سـپاه خود را ، بر طبق نقشه ای بسیار فریبنده و حساب شده ، در دستجات مختلف به سوی سپاهیان محمّد روانه کرد .

عبداللّه به فرماندهٔ سپاه خویش گفت :

« من هزار سوار از افراد ورزیدهٔ لشـکرم را جدا کرده و دسـتور داده ام صد هزار درهم به تو بدهند تا در مواردی که نیاز داری صرف کنی . اینک سه اسب از اسبان مخصوص مرا به عنوان یدک با خود ببر و راهنمایی را که برای همراهی تو قرار داده ام ، با خود همراه کن و هزار درهم به او بپرداز و یکی از آن سه اسب را به او بده و بگذار که او پیشاپیش تو بتازد .

پس چون به یک فرسـنگی شـهر « نسا » (جایی که محمّد بن قاسم در آنجا مأوی گرفته بود) رسیدی مهر این نامه را بشکن و آن را بخوان و هر دسـتوری که در آن گفته شـده بـدون آنکه یک حرف از آن را فروگـذاری ، اطاعت کن . با آنچه برای تو نگاشـته ام مخالفت مکن و بدان که من جاسوسـی بر تو گمارده ام که تمام کارهای تو و حتّی نفسـهایت را به من گزارش می دهد . پس کاملاً مراقب باش که خود داناتری » .

این سخنان عمق ترس عبداللّه را از اینکه مبادا فرماندهٔ لشکرش متمایل به صف محمّد بن قاسم بشود ، بیان می کند .

این ترس ، یـک مسأله ای طبیعی بود . زیرا دل مردم با جنبش انقلابی بود . امّا قـدرتها یک بار با تهدیـد و بار دیگر با فریب و تشویق و بار دیگر با افساد و بارها و بارها با شیوه های گوناگون در جذب و رام ساختن مردم

برای کوبیـدن جنبش مکتبی تلاش می ورزنـد ، تـا آنجـا که ابن طـاهر به فرمانـدۀ لشـکرش می گویـد : من بر تو جاسوسـانی گمارده ام که حتّی نفسهای تو را زیر نظر می گیرند !

فرماندۀ لشکر عبداللّه روانه « نسا » می شود تا به یک فرسنگی این شهر می رسد و در آنجا نامۀ عبداللّه ابن طاهر را می گشاید و با نقشۀ کامل او و مشخصات خانه ای که محمّد بن قاسم و یکی از یارانش به نام ابو تراب در آن بودند ، رو به رو می شود . عبداللّه به فرماندۀ خود دستور داده بود که محمّد را با زنجیر محکم ببندد و چون او را دستگیر کرد ، جهت اطمینان ، پیش از هر اقدامی انگشتری خودش را به همراه انگشتری محمّد بن قاسم برای او بفرستد و کسی که این انگشتریها را برای ابن طاهر می برد باید بتاخت و سریع این مأموریت را به انجام رساند . و آنگاه شرح ماجرا را برای او بنویسد .

عبداللّه درپایان این نامه نوشته بود: در کار محمّد بن قاسم بسیار هوشیار و مراقب و بیدار باش تا او و یارش ، ابو تراب ، را به محضر من آوری .

نقشۀ عبداللّه با موفقیّت اجرا شد و محمّد بن قاسم و یارش ، ابو تراب ، را به طرف نیشابور به سوی عبداللّه بن طاهر بردند . عبداللّه آمد که آن دو را ببیند و همین که چشمش به آنها افتاد به فرماندۀ لشکرش گفت :

وای بر تو ای ابراهیم آیا در این کار از خدای نترسیدی ؟ (مقصود عبداللّه زنجیرهای سنگینی بود که ابراهیم بر دست و پای محمّد و ابو تراب زده بود) ، آیا این مرد صالح را با چنین زنجیرهای گران بستی ؟!

ابراهیم به او پاسخ داد :

ای امیر ترس از تو ترس از خدا را از یادم برد و تهدیدهایت عقل مرا از توجّه به امور دیگر ، باز داشت !

عبداللّه گفت : این زنجیر را از او بردار و زنجیر سبک تری بر پایش ببند که در حلقه اش یک رطل آهن باشد (۱) و میلهٔ آن نیز بلند و حلقه هایش فراخ باشد که بخوبی بتواند با آن زنجیر راه برود .

محمّد بن قاسم در زمانی که در بند بود ، قرآنی برای خواندن طلبید .

عبداللّه بن طاهر دستور داد چند قاطر از اصطبلش بیرون آورند و بر آنها هودج بگذارند و از شهر بیرون ببرند تا مردم خیال کنند که او را از شهر بیرون برده اند و چون مقداری از شهر بیرون رفتند ، دستور بازگشت آنها را داد و بدین وسیله او را در نیشابور پنهان نگاه داشتند و چندی بعد همراه با ابراهیم او را راهی ری کرد .

عبداللّه به او دستور داده بود که در طول راه همان کاری را بکند که او خود در نیشابور انجام داد یعنی هر سه شب قاطری را با هودجی سرپوشیده بیرون آورند و با لشکری تا یک فرسنگی ری روانه سازد و سپس بازگردند و محمّد را مخفیانه ببرند .

این دستور برای آن بود که آنها از حملهٔ افراد بسیاری که در ری با محمّد بن قاسم بیعت کرده بودند ، می ترسیدند . بدین وسیله او را از ری بیرون بردند . و هیچ کس از وجود او مطّلع نشد و از آنجا او را نزد معتصم

۱- ((۱)) - رطل نیشابوری معادل ۲۰۰ درهم بوده است .

در بغـداد بردند ، معتصم که از حرکت محمّد به بغداد آگاه شده بود ، به ابراهیم نامه نوشت که عمامه از سـر او بردارند و وی را سربرهنه بیاورند و روپوش هودج را نیز برگیرند و قاطر را هم برهنه کنند و سپس محمّد را به بغداد داخل نمایند .

معتصم با این کار می خواست محمّد را تحت شـکنجهٔ روحی قرار دهد و از شأن و منزلت او بکاهد . وقتی محمّد را وارد شـهر بغـداد می کردنـد ، مردم در خیابانها برای تماشای او ازدحام کرده بودند . سـپس وی را بر معتصم که در مجلس تفریح و باده گساری نشسته بود ، وارد کردند .

در این حال محمّد بن قاسم تسبیح می گفت و اسـتغفار می کرد و زیر لب دعا می خواند و بر آنها نفرین می فرسـتاد . معتصـم نشسـته بود و شـراب می خورد و محمّـد ایسـتاده بود تا آنکه معتصم از تفریـح و بازی خویش فراغت یافت . آنگاه دسـتور داد محمّد بن قاسم را به زندان برند .

محمّـد بن قـاسم به زنـدان افتاد . او فوراً در پی طرح نقشه ای هوشـمندانه از زنـدان گریخت و خودرا در بغـداد پنهان کرد واز آنجا به منطقه ای به نام واسط رفت.

وی پس از گریز از زندان تا پایان روزگار حکومت معتصم و سـپس واثق و قسـمتی از دوران حکومت متوکل مخفیانه زندگی می کرد . بنابر روایتی متوکّل او را دستگیر و روانهٔ زندانش کرد و او تا هنگام مرگ در زندان به سر برد .

در طی مدّت نه چندان کوتاهی که محمّد بن قاسم از دیده ها پنهان بود ،

چه کارهایی انجام داد ؟ پاسخ این سؤال ، قیامهای فراوانی است که پس از فرار محمّد بن قاسم ، در روزگار متوکّل و مستعین و خلفای بعد از آن دو به وقوع پیوست . این قیامها موجب شده بودند که نگذارند خلیفه به آسودگی به تفریح و خوشی مشغول شود .

در شهر واسط محمّد در خانهٔ مادر پسر عمویش ، علی بن حسن بن علی بن عمر بن زین العابدین علیه السلام که زنی فرتوت و زمین گیر بود ، سکونت گزید همین که چشم این پیر زن به محمّد افتاد بسیار خوشحال شد و گفت :

« ای محمّد ! جان من و خانواده ام به قربانت خدای را سپاس که تو سلامتی » . آنگاه بر پای ایستاد حال آنکه سالها نتوانسته بود ، بر پای خویش بایستد .

ابراهیم ، فرماندهٔ سپاهیان عبداللّه بن طاهر در توصیف محمّد چنین گوید : من هرگز کسی را از او در عبادت کوشاتر و خویشتن دارتر و گویاتر به ذکر خدای ندیدم . با وجود آن همه دشواریها و مشکلاتی که برای او پیش آمد هیچ گاه دچار شکست و تسلیم نشد . هرگز او را شوخ و بذله گو و خندان نیافتم مگر یک بار که چون از گردنه ای به نام حلوان سرازیر شدند محمّد خواست سوار شود که در این هنگام یکی از یاران ابراهیم جلو آمد و خم شد تا وی پا بر پشت او گذارد و سوار شود . وقتی محمّد سوار شد و در هودج قرار یافت به شوخی به کسی که برای او پشت خم کرده بود گفت :

آیا از بنی عبّاس حقوق می گیری و به فرزندان علی بن ابی طالب خدمت

می کنی ؟! سپس تبسّمی کرد .

ابراهیم گوید : اشیای گرانبهایی از پول و جواهر و غیر آن بر محمّد بن قاسم عرضه کردند . امّا وی آنها را نپذیرفت و تنها مصحف جامعی را که از آن عبداللّه بود قبول کرد . عبداللّه از این امر بسیار خوشحال شد . محمّد ابن قاسم این قرآن را هم بدین خاطر پذیرفت که می خواست آن را بخواند .

وجود شخصیّتی انقلابی همچون محمّد و انقلابی همانند انقلاب او دلیلی است بر وجود جنبشی مکتبی که حتّی یک روز هم از حرکت خویش باز نایستاد ، و نیز بر این دلالت می کند که این جنبش هیچ گاه ممکن نبود از راه راست منحرف شود . این دو خصیصه در طول انقلابهایی که توسط جنبش مکتبی ایجاد می شد ، به چشم می خورند .

در کنار اوضاع بحرانی دستگاه حاکم و از دوران امام جواد جنبشی با کیفیتی مخصوص برای ایجاد انقلاب پدید آمد . جنبش مکتبی در روزگار امام جواد به شرایط خوبی دست یافته بود . بدان گونه که می توان گفت اگر جنبش مکتبی در دوران امام موسی بن جعفر سخت ترین شرایط خود را می گذراند ، در عوض در روزگار جواد الأئمّه بهترین اوقات خود را سپری می کرده و شاید به همین دلیل در حدیثی از ابن اسباط ، و عبّاد بن اسماعیل آمده است :

« ما در منی نزد امام رضا بودیم که (امام جواد) را آوردند . پرسیدیم :

آیا این همان مولود مبارک است ؟ فرمود : آری این مولودی است که در

اسلام کسی پر برکت تر از او به دنیا نیامده است » . (۱)

همچنین ابو یحیی صنعانی روایت می کند که نزد امام رضا بودم که پسرش امام جواد را که هنوز کوچک بود ، به نزدش آوردند . آن حضرت فرمود :

«این مولودی است که مولودی پر برکت تر از او برای شیعیان ما متولّد نشده است».

برکتی که از رهگذر ولادت امام جواد علیه السلام برای جنبش مکتبی حاصل شد تنها در رفع جوّ وحشت و اختناق سیاسی از آنها نبود بلکه مهم تر از این ، ریشه دار کردن مکتب از نظر عقیدتی ، فکری ، سیاسی و فقهی بود .

ص:۶۱

۱- (۱)) - بحار الانوار ، ج ۵۰ ، ص۲۳ .

گوشه هایی از اخلاق و فضایل امام

الف – (بخشنده) و بزرگوار

نهمین پیشوای ما را به خاطر دست بخشنده و آوازه اش در جود و کرم ، جواد می خواندند . در این باره داستانهای فراوانی نقل شده که گوشه ای از آنها را برای شما نقل می کنیم :

برنامهٔ عملی آن حضرت ، نامه ای بود که از جانب پدر بزرگوارش از خراسان ، برای او فرستاده شده بود . وی در آن هنگام ۶ سال داشت .

مضمون این نامه چنین بود :

من به حقّی که بر تو دارم از تو می خواهم که ورود و خروجت جز از در بزرگ نباشد . و چون سوار شدی باید طلا و نقره (دینار و درهم) با تو باشد و هر کس که از تو چیزی درخواست کرد ، به او ببخشی . هر که از عموهایت که از تو خواست به او نیکویی کنی کمتر از پنجاه دینار به وی مده و چنانچه خواستی بیشتر از این مقدار به او بدهی ، اختیار با خود توست و هر که از عمّه هایت از تو چیزی خواست کمتر از ۲۵ دینار به او مده و بیش از این مربوط به خود توست . من می خواهم که خداوند تو را

رفعت و بلندی دهد پس انفاق کن و از خدای عرش بیم مدار که فقیرت کند .

روایت شده که بار جنس بزازی آن حضرت را که قیمتی هم بود می آورند . امّا در بین راه آن را دزدیدند . کسی که این بار را می آورد این ماجرا را بانامه به اطلاع امام رساند . آن حضرت در پاسخ نامهٔ او به خطّ خویش نوشت : جانها و اموال ما از مواهب گوارای خداست و عاریه هایی است که به دست ما به امانت سپرده است . پس تا وقتی که از آنها استفاده شود ، موجب سُرور و شادکامی است و آنچه که از آنها گرفته شود اجر و پاداش در پی دارد . پس هر کس که بی تابی اش بر صبرش چیره شود ، اجرش تباه می گردد و ما از این امر به خدا پناه میبریم . (۱)

یکی از یاران امام علیه السلام که به آن حضرت بدهکار بود نزد وی آمد و عرض کرد : فدایت شوم ! مرا در مورد آن ده هزار درهم حلال کن که انفاقش کردم . امام به او فرمود : تو را حلال کردم . . . (۲)

ب – پارسا و پرهیزکار

یکی از راویان نقل می کند که در روزگار زندگی امام جواد حج گزاردم و به سوی او در مدینه رفتم و داخل خانه شدم ، ناگهان امام علیه السلام را دیدم که بر سکّویی ایستاده و جایی را که بر آن می نشیند فرش نکرده اند . غلامی

۱- ((۱)) – تحف العقول ، ص۳۳۹ .

۲- ((۲)) – بحار الانوار ، ج ۵۰ ، ص۱۰۵ .

با سجاده آمد و آن را برای امام پهن کرد و آن حضرت روی آن نشست .

چون به او نگریستم هیبت زده و مدهوش شدم و خواستم از غیر پلکان به طرف سکّو بالا بروم که امام به جایگاه پلکان اشاره فرمود . بالا رفتم و سلام دادم و آن حضرت پاسخ سلام مرا داد . آنگاه دستش را به سوی من دراز کرد . دست او را گرفتم و بوسیدم و روی صورتم گذاردم . آن حضرت مرا با دست خویش نشاند . به خاطر حیرت و دهشتی که بر من راه یافته بود ، دست او را گرفتم و آن حضرت هم دست خویش را در دست من نهاده بود و چون آرام یافتم دستش را رها کردم .

در ایّام حج برای بزرگداشت آن حضرت ، مجلسی ترتیب دادند . در این مجلس گروه بسیاری از فقهای مصر و عراق و حجاز حضور یافتند . با این وجود آن حضرت با دو جامه و عمامه ای که دو سویش رها بود و یک جفت نعلین در میان آن جمع پُر شکوه ظاهر شد .

از ابو هاشم روایت کرده اند که گفت : امام جواد یک بار ۳۰۰ دینار به من داد و فرمود که آن را برای یکی از پسر عموهایش ببرم و گفت : بدان که او به تو خواهد گفت مرا به کسی راهنمایی کن تا با این پولها از او متاعی بخرم . در این صورت تو او را راهنمایی کن .

ابو هاشم گفت : من دینارها را نزد پسر عموی امام بردم و او به من گفت : ای ابو هاشم مرا به سوداگری که با این پولها متاعی بخرم ، راهنمایی کن . من نیز اطاعت کردم . (۱)

۱- (۱)) - بحار الانوار ، ج ۵۰ ، ص ۴۱ .

از ابن حدیـد ، یکی از یاران آن امام روایت شده است که گفت : همراه با جمعی به سـفر حج رفتیم ، در میان راه ، راهزنان به ما حمله کردند .

چون به مـدینه داخل شدم ، در راه با امام جواد برخورد کردم . آنگاه با ایشان به خانه اش رفته او را از حادثه ای که روی داده بود مطّلع کردم . او فرمود : جـامه ای به من دهنـد و دینارهایی نیز داد و گفت : این دینارها را به انـدازهٔ آنچه که از همراهانت برده اند ، میان آنها تقسیم کن .

ابن حدید گوید : دینارها را میان همراهان تقسیم کردم ، درست به اندازه مالی بود که از آنها برده بودند ، نه کمتر و نه بیشتر ! !

یکی از راویان می گویـد : روز عیـد ، نزد امام جواد علیه السـلام رفتم و از تنگـدستی زبان به شـکایت گشودم . وی با شـنیدن سخنان من ، سـجاده را بالا زد و از خاك ، شمشی طلا بیرون آورد و به من داد . چون آن را (برای فروش) به بازار بردم ، ۱۶ مثقال بود . (۱)

عمر بن ریان گویـد : مأمون دربارهٔ جواد الأئمّه به هر حیله ای دست زد (برای آنکه آن حضـرت را به ورطـهٔ فساد انـدازد و از کرامت و هیبت او در چشم و دل مردم بکاهـد) امّا نتوانست کـاری کنـد . هنگامی که وی خواست دخترش را برای حضـرت زفاف کند صد کنیزک بسـیار زیبا فراهم کرد و به هر یک جامی که در آن گوهری بود داد تا چون امام در مسـند دامادی می نشیند رو به روی او بایستند . ولی آن حضرت (بر خلاف انتظار مأمون) اصلاً به کنیزکان نگاه نکرد . مردی بود به نام مخارق که خوش

۱- (۱)) - بحار الانوار ، ج ۵۰ ، ص۴۹ .

آواز و نوازنـده بود و ریش بلندی داشت . مأمون وی را خواست ، مخارق گفت : اگر مشـکل تو در مورد میل دادن او به امور دنیوی است ، من این مهم را برای توبه عهـده می گیرم . آنگـاه وی رو به روی امـام جواد نشـست و بانگ برداشت . همه أهل خانه بر او گرد آمدنـد و مخارق همچنان عود می نواخت و آواز می خوانـد . ساعتی چنین کرد و ابو جعفر نه به او نگریست و نه به راست و چپش . آنگاه سـر خود را بالا آورد و فرمود : ای ریش بلنـد از خـدا بترس ! ناگهان مخارق با شـنیدن این سـخن زخمه و عود از دستش افتاد و تا پایان عمر نتوانست از دست خود استفاده کند . (۱)

امام جواد علیه السـلام در دوران خرد سالی بود که یکی از یاران پدرش که اسباب بازی بچّگانه ای در دست داشت آمد . وی می گوید : چون نزد امام آمدم ، سلام دادم امّا او به من رخصت نشستن نفرمود . آنگاه اسباب بازی را که در دست داشتم ، به طرف امام انداختم . آن حضرت خشمگین شد و فرمود : ما برای این (بازی و سرگرمی) آفریده نشده ایم .

ج – عالم ودانشمند

پیش از این در بارهٔ علم جانشـینان پیامبر ، در شـرح زندگانی امام جعفر الصادق علیه السـلام ، ناشـر علوم اهل بیت در شـرق و غرب جهـان ، سـخن را نـدیم و در بارهٔ چگونگی علم آنان به امور غیبی ، توضـیحاتی دادیم . بنابر این به تکرار آن مطالب در مورد علم و دانش سرشار امام جواد که از قلبی ملهم

۱- ((۱)) - مناقب آل ابی طالب ، ج۴ ، ص۲۹۶ .

و آگاه سر چشمه می گرفته ، نیازی نمی بینم و تنها به این نکته بسنده می کنم که در بسیاری از احادیث آمده است که آن حضرت از آنچه در درون ضمایر مردم می گذشته و یا رویدادهایی که در آینده برای آنها پیش می آمده ، مطّلع بوده و آنها را خبر می داده است . این احادیث رسانندهٔ این مفهوم نیستند که امامان علیهم السلام غیب می دانستند بلکه نشانگر آن هستند که این بزرگواران از راه الهام یا به وسیلهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله به خدای سبحان مرتبط بوده اند و از این طریق ، به گونهٔ مستقیم ، از منبع علم و معرفت سیراب می شدند در حالی که سایر مردم مثلاً از راه حواس و تجارب به علم و دانش نایل می آیند .

اگر تجربه های جدید ، وجود حسّ ششم را در نزد برخی افراد به اثبات رسانده ، بر ما بسیار ساده است که باور آوریم این حس با خواست خداوند در نزد برخی افراد یافت می شود . افزون بر این ، ایمان به قدرت خدا و توان او برای انجام دادن هر کاری ، موجب می گردد که فرد ، در صورتی که خداوند اراده کرده باشد ، هر گونه امر ممکنی را دارا گردد .

والی مکّه و مدینه مردی به نام (فرج الرغجی) بود . وی که از مخالفان اهل بیت علیهم السلام بود ، روزی در حالی که هر دو در کنار رود دجله ایستاده بودند به امام جواد گفت : پیروان تو ادعا می کنند که تو می دانی در دجله چقدر آب است ، و وزن آن را نیز می دانی !

امام به او فرمود : آیا خداوند می تواند این علم را به پشّه ای از مخلوقاتش عطا کند یا نه ؟ فرج گفت : آری می تواند .

امام فرمود : من از یک پشّه و از بیشتر مخلوقات خداوند ، در پیشگاه حضرتش عزیزترم .

آری ، شگفتی حاصل از شک در قدرت خدا به مراتب از شک در روشنی و نور خورشید ، سُست تر و بی پایه تر است البته در بارهٔ مردی که مدّعی این مقام بزرگ است ، شک جا دارد و انسان تنها پس از تحقیق و تفحّص از صحت این ادعا ، می تواند آن را بپذیرد ، ولی در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ، آن هم پس از مطالعه احادیث متواتری که از زبان پیامبر و در بارهٔ آنها وارد شده و گفته است که اینان رهبران و پیشوایان مردمند ، شکّ و تردید بیهوده است به علاوه ما می دانیم که هر امام ، از زمانی که خلافت معنوی بدو منتقل می شود ، از سایر مردمان همعصر خویش داناتر و آگاه تر است . پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه بود و جانشینان او از حضرت علی گرفته تا حضرت حجّت نیز این گونه اند .

در بارهٔ علم و دانش امام جواد علیه السلام همین بس که گفتیم آن حضرت در یک مجلس به ۳۰ هزار پرسش ، پاسخ داده در حالی که در آن روز بیش از ۸ یا ۹ سال نداشته است .

همچنین نقل کردیم که آن حضرت در ۱۶ سالگی در مجلس مأمون حاضر می شود و با قاضی القضات کشور (یحیی بن اکثم) به مناظره می پردازد و او را با دلیل و برهان خاموش و مغلوب می سازد . اگر ما بدانیم که مأمون ، بنابر نقل تاریخ ، داناترین خلفای عبّاسی و آگاه ترین آنان به علوم عصر خویش بوده و سپس با این همه در برابر امام جواد علیه السلام ،

در جلساتی که گوشه ای از آنها را ذکر کردیم ، به کرنش می افتد . آنگاه می توانیم به درک معنی علم الهی و نوعیّت آن ، پی ببریم .

اینک به بخشی از روایاتی که ما را با گوشه ای از علم و دانش امام جواد آشنا می سازند ، اشاره می کنیم :

۱ - از امیه بن علی نقل شده است که گفت : در سالی که امام رضا حج گزارد و از آنجا به خراسان رفت ، من نیز در مکّه بودم . امام جواد نیز در آن سفر پدر را همراهی می کرد . امام رضا با کعبه وداع می گفت و چون از طواف فراغ یافت به طرف مقام رفت و در آنجا نماز گزارد . امام جواد بر دوش موفق سوار شد و با او طواف می کرد . و چون به حجر الاسود رسید ، نشست ، و مدّتی دراز گذشت . موفق به او عرض کرد :

فدایت شوم برخیز .

امام جواد علیه السلام فرمود : نمی خواهم از اینجا حرکت کنم مگر آنکه خدا بخواهد . و در چهره اش آثار اندوه پدیدار شد . موفق نزد امام رضا رفت و گفت :

فدایت شوم ابو جعفر در کنار حجر الاسود نشسته و نمی خواهد برخیزد . امام رضا برخاست و نزد فرزندش رفت و به او فرمود :

عزیزم برخیز . امام جواد گفت . نمی خواهم از اینجا برخیزم .

امام رضا پرسید : چرا ؟ گفت : چگونه برخیزم که تو همانند کسی که دیگر به سوی کعبه باز نمی گردد ، با آن وداع گفتی .

امام رضا فرمود : برخیز عزیزم . آنگاه امام جواد برخاست .

۲ – یحیی بن اکثم قاضـی القضات مأمون بود و برخی از مورّخان عقیده دارند که وی سـر انجام به شـیعه گرایید یا اصلاً شیعی بود . به هر حال از وی نقل شده است که گفت :

در حـال طواف به دور آرامگـاه رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بودم که دیـدم محمّـد بن علی هم به زیـارت قـبر رسول خـدا مشغول است . با وی در بارهٔ سؤالاتی که داشتم به بحث پرداختم و او پاسخم داد . به او عرض کردم :

به خدا قسم من می خواهم از شـما یک مسأله بپرسم امّا خجالت می کشم . او گفت : پیش از آنکه بپرسـی من به تو پاسخ می دهم . تو می خواستی در بارهٔ امام سؤال کنی . گفتم : به خدا همین طور است .

فرمود : بنابر این همین است . گفتم : نشانی ؟ در دستش عصایی بود .

ناگهان عصا به سخن در آمد و گفت : او امام جواد علیه السلام مولای من است ، او امام این زمان و حجّت است . (۱)

۳ – یکی از راویـان نقل کرده است که مأمون به تعـدادی کودک که امام جواد هم در میان آنها بود ، برخورد . همه گریختند جز آن حضرت . مأمون گفت : او را به نزد من آورید . سپس از او پرسید : چرا با سایر کودکان نگریختی ؟ آن حضرت پاسخ داد : مـن خطـایی نکرده بـودم که بگریزم و راه هم آنقـدر تنـگ نبـود که کنـار بروم تـا راه تـو بـاز شـود . از هر طرف که می خواستی می توانستی بروی .

مأمون پرسید : تو کیستی ؟ آن حضرت پاسخ داد : من محمّد فرزند علی

۱- (۱)) – کافی ، ج ۱ ، ص۳۵۳ .

فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالبم . مأمون پرسید : از دانش چه بهره ای داری ؟ امام پاسخ داد : از من دربارهٔ اخبار آسمانها بپرس .

مأمون او را رها کرد و به راه خود ادامه داد . آن روز وی قصد شکار داشت . از این رو باز سپیدش را روی دست گرفته بود و می خواست با آن شکار کند . چون از امام دور شد ، باز از دستش پرید و به راست و چپ نگریست و چون هیچ شکاری ندید دوباره روی دست مأمون نشست.

مأمون باز را دوباره رها کرد و باز به طرف افق پرواز کرد آن چنان که ساعتی از دیده ها نا پدید شد و پس از مدّتی در حالی که ماری را صید کرده بود ، بازگشت . مار را به آشپزخانه بردند .

مأمون به اطرافیانش گفت : هنگام مرگ این کودک امروز به دست من فرا رسیده است . سپس فرزند امام رضا را که در بین شماری از کودکان بود طلبید و از او پرسید : تو از اخبار آسمانها چه می دانی ؟

امام جواد گفت : من از پدرم از پدرانم از پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرائیل از پروردگار جهانیان شنیدم که فرمود : میان آسمان و زمین دریایی است .

غبارناک و پر موج که در آن مارهائی است که شکمهایشان سبز و پشتهایشان نقطه های سیاه است . پادشاهان آنها را با بازهای سپیدشان شکار می کنند تا دانشمندان را بدانها بیازمایند .

مأمون با شنیدن این پاسخ گفت : تو و پدرانت و جدّت و پروردگارت همه راست گفتید آنگاه او را سوار کرد و دخترش ام الفضل را به همسری

او در آورد . (۱)

۴ - از رگزنی که امام جواد علیه السلام در عهد مأمون او را طلبید ، روایت کرده اند که گفت : آن حضرت به من فرمود : رگ زاهر مرا بزن .

رگزن گفت : من چنین رگی نمی شناسم و اسم آن را هم نشنیده ام .

امام آن رگ را به وی نشان داد . چون رگزن ، رگ آن حضرت را زد خون زردی جاری شد و تشت پر گشت .

سپس آن حضرت فرمود : رگ را بگیر و انگاه فرمود تشت را خالی کند . سپس دستور داد رگ را رها کند . آنگاه خون دیگری بیرون آمد .

امام فرمود : حالا آن را ببند . چون دست امام را بست فرمود صد دینار به او بدهند . مرد پولها را گرفت و نزد یوحنا پسر بختشیوع آمد و سخن امام علیه السلام را برای او بازگو کرد .

یوحنا گفت : به خدا سوگند من نام این رگ را در طب نشنیده ام امّا فلان اسقف هست که سال بسیاری بر او گذشته ، بگذار نزد او برویم شاید که او بداند . و گرنه ما کسی را نداریم که از این امر مطّلع باشد . هر دو نزد آن اسقف رفته ماجرا را برای او نقل کردند .

اسقف مدّتی سر به زیر افکند و آنگاه گفت : بعید نیست که این مرد پیامبر و یا از نسل پیامبری باشد .

بدین سان راویان احادیث از ائمه علیهم السلام امور شگفتی را نقل می کنند امّا از کار خدا چه شگفت که هرگاه بخواهد می تواند علم و معرفت و قدرت

۱- (۱)) - بحار الانوار ، ج ۵۰ ، ص۵۶ .

و نیروی خویش را در انسانی که قلبش را آزموده و او را پاک ساخته است به ودیعه بگذارد .

د – پرتوی از بلاغت امام

« الثقه باللّه تعالی ثمن لکل غال و سُلّم لکل عال » .

« اعتماد به خداوند تعالی بهای هر چیز گران و نردبانی است برای رسیدن به هر امر والا » .

« من اصـغی الی ناطق فقد عبده ، فان کان الناطق عن اللّه فقد عبد اللّه ، وإن کان الناطق ینطق عن لسان إبلیس فقد عبد إبلیس »
.

« هر کس به گوینـده ای گوش فرا داد ، او را پرستیده است . پس اگر گوینده از جانب خدا سـخن می گوید ، خدا را پرستیده و اگر گوینده از زبان ابلیس سخن گوید ، ابلیس را پرستیده است . »

« المؤمن یحتاج إلی توفیق من اللّه وواعظ من نفسه وقبول من ینصحه » .

« مؤمن نیاز دارد به توفیق از طرف خدا و به پند گویی از نفس خود که پیوسـته او را موعظه کند . و به پذیرش از هر کسی که اندرزش دهد » .

« کفی بالمرء خیانهً ان یکون أميناً للخونه » .

« برای خیانتکاری انسان همین بس که امین خیانتکاران باشد . »

« من شهد أمراً فکرهه کان کمن غاب عنه ، ومن غاب عن أمر فرضیه کان کمن شهده».

« هر کس شاهـد کـاری باشـد و آن را نـاخوش دارد همچون کسـی است که شاهـد آن کار نبوده و هر کس در کاری حاضـر نباشد ولی بدان خرسند گردد همانند کسی است که شاهد آن بوده است . »

« توسد الصبر ، واعتنق الفقر ، وارفض الشهوات ، وخالف الهوی ، واعلم أنّک لن تخلو من عین اللّه فانظر کیف تکون » .

« بر صبر تکیه کن و فقر را در آغوش گیر و شهوتها را دور کن و با هوای نفس به ستیز برخیز و بدان که در برابر دیدهٔ خداوندی و بنگر که چگونه ای ؟ » (۱)

۵– منم محمّد . . .

روایت شده است که امام جواد را پس از شهادت پدر بزرگوارش به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند . او که در آن هنگام هنوز در سنین طفولیّت به سر می برد، به سوی منبر رو کرد و یک پله از آن بالا رفت و آنگاه به سخن در آمد و گفت : « منم محمّد پسر رضا ! منم جواد ! منم دانا به نسبهای مردم در صلبها ! من به ضمایر و ظواهر شما و آنچه به سوی آن روانه اید آگاهم ! علمی که پیش از آنکه خداوند مخلوقات را بیافریند به ما ارزانی داشته و تا پس از فنای آسمانها و زمینها نیز باقی است . اگر غلبه اهل باطل و حکومت گمراهان و هجوم اهل شک نبود ، هر آینه سخنی می گفتم که پیشینیان و آیندگان از آن به شگفت می آمدند » ! آنگاه دست شریف خویش را بر دهانش گذارد و گفت : « ای محمّد خاموش شو همچنان که پدرانت پیش از این خاموشی گزیدند » .

۱- (۱)) – تمام روایات این قسمت از تحف العقول اقتباس و نقل شده است .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹